



محرم الحرام ۱۴۴۱



۵۴/۶/۱

الگوی تفصیل

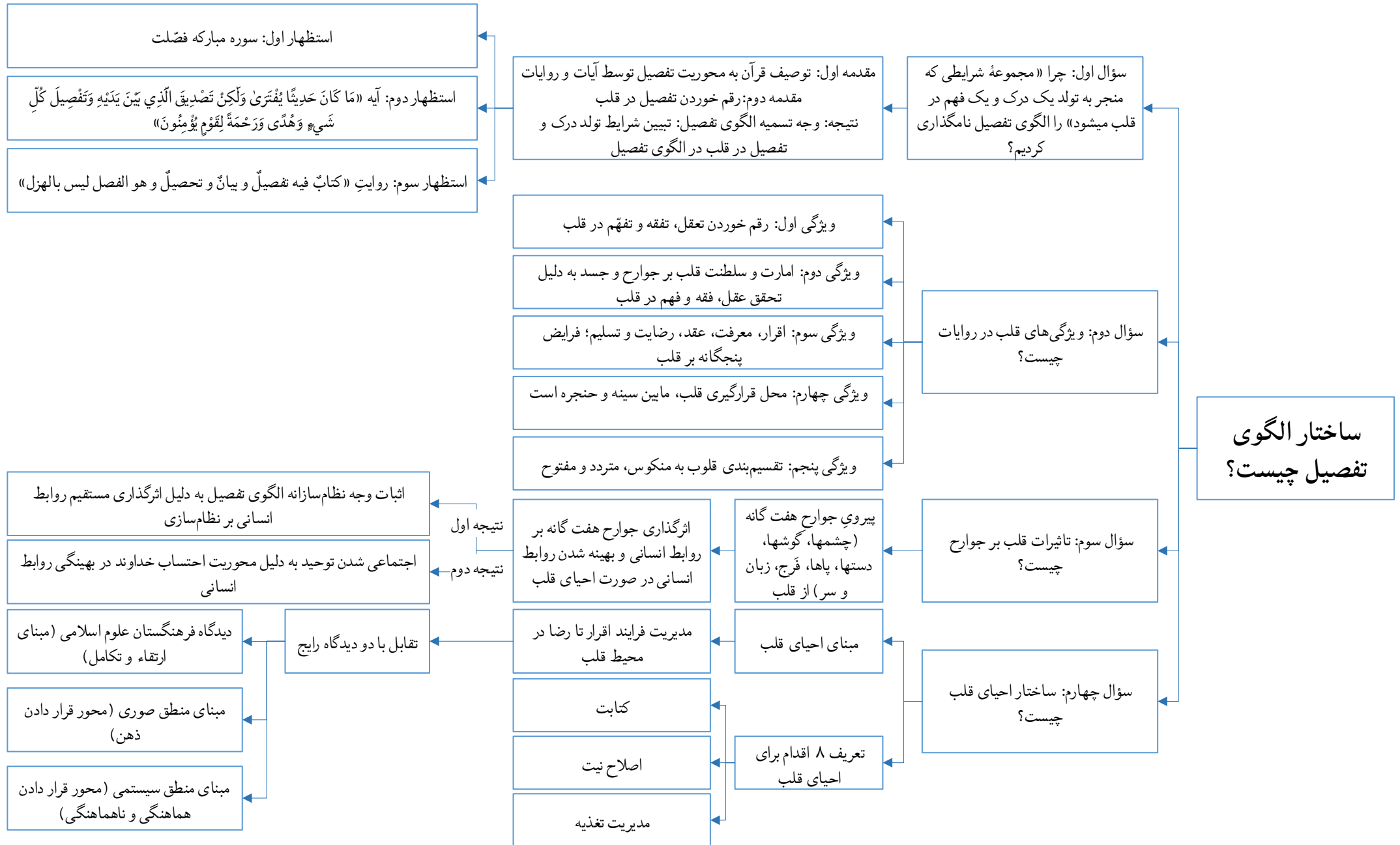
(نظام سازی اختیاری)

۱. چرا «مجموعه شرایطی که منجر به تولد یک درک و یک فهم در قلب میشود» را الگوی تفصیل نامگذاری کردیم؟
۲. ویژگی های قلب در روایات چیست؟
۳. تاثیرات قلب بر جوارح چیست؟
۴. ساختار احیای قلب چیست؟

شوای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی

۱۷ شهریور ۱۳۹۸

تبیین الگوی تفصیل (نظام سازی اختیاری)



شناسنامه:

جزوه پیش رو متن پیاده شده جلسه الگوی تفصیل ارائه شده توسط حجت الاسلام والمسلمین علی کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) است که در روز هفتم محرم الحرام ۱۴۴۱ (۱۶ شهریور ۱۳۹۸) در نمایشگاه محصولات الگوی پیشرفت اسلامی در جمع برخی از نخبگان برگزار شده است. پیشنهاد می شود جزوه و نمودار آن به ترتیب در قطع A۴ و A۳ چاپ شود.

فهرست

۱. چرا «مجموعه شرایطی که منجر به تولد یک درک و یک فهم در قلب می‌شود» را الگوی تفصیل نامگذاری کردیم؟ ۱
- ۱/۱. توصیف قرآن توسط خدای متعال به محوریت مفهوم تفصیل؛ مقدمه تبیین وجه تسمیه الگوی تفصیل ۲
- ۱/۱/۱. سوره فصلت؛ یکی از موارد توصیف قرآن به محوریت تفصیل ۲
- ۱/۱/۱/۱. لزوم رعایت تدریج برای رسیدن به تفصیل؛ یکی از نتایج به دست آمده از سوره فصلت ۲
- ۱/۱/۱/۲. لزوم تبشیر و تنذیر انسان‌ها برای تحقق تفصیل؛ نتیجه دوم سوره فصلت ۳
- ۱/۱/۲. آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ یکی دیگر از مصابیح توصیف قرآن به محوریت تفصیل ۴
- ۱/۱/۲/۱. مطلق بودن حوزه تفصیل؛ یکی از نتایج به دست آمده از آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ» ۵
- ۱/۱/۲/۲. مطلق بودن حوزه هدایت به دلیل مطلق بودن حوزه تفصیل؛ یکی دیگر از نتایج به دست آمده از آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ» ۵
- ۱/۱/۲/۳. اختصاص تفصیل و هدایت به مؤمنین؛ نتیجه سوم آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ» ۵
- ۱/۱/۳. روایت «کتاب فیہ تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل»؛ یکی دیگر از موارد توصیف قرآن به محوریت تفصیل ۵
- ۱/۲. رقم خوردن تفصیل در قلب؛ وجه تسمیه نامگذاری «مجموعه شرایطی تولد درک در قلب» به الگوی تفصیل ۷
۲. ابعاد و ویژگی‌های قلب (محل پیدایش تفصیل) از منظر آیات و روایات چیست؟ ۷
- ۲/۱. رقم خوردن تعقل، تفقه و تفهّم در قلب؛ یکی از ویژگی‌های قلب در روایات ۷
- ۲/۱/۱. ضمیمه شدن جنود هفتاد و پنج گانه عقل به قلب؛ نتیجه قرارگیری تعقل در قلب ۹
- ۲/۲. امارت و سلطنت قلب بر جوارح و جسد به دلیل تحقق عقل، فقه و فهم در قلب؛ ویژگی دوم قلب ۱۱
- ۲/۳. اقرار، معرفت، عقد، رضایت و تسلیم؛ فرایض پنجگانه بر قلب ۱۲
- ۲/۴. ما بین سینه و حنجره؛ محل قرارگیری قلب ۱۲
- ۲/۵. قلب منکوس، متردد و مفتوح؛ انواع سه‌گانه قلب ۱۳
۳. تأثیرات قلب بر جوارح چیست؟ ۱۳
- ۳/۱. پیروی جوارح هفت گانه (چشم‌ها، گوش‌ها، دست‌ها، پاها، فرج، زبان و سر) از قلب ۱۳

- ۳/۲. اثرگذاری مستقیم نوع عمل جوارح هفت گانه بر روابط انسانی ۱۴
- ۳/۳. بهینه شدن روابط انسانی در صورت اصلاح قلب؛ وجه نظام‌سازانه الگوی تفصیلی ۱۴
- ۳/۴. اجتماعی شدن توحید به دلیل محوریت احتساب خداوند در بهینگی روابط انسانی؛ یکی دیگر از نتایج الگوی تفصیلی ۱۵
۴. ساختار احیای قلب چیست؟ ۱۶
- ۴/۱. مدیریت فرآیند اقرار تا رضا در محیط قلب؛ موضوع خطای در تفکر و لزوم مدیریت این فرآیند برای احیای قلب ۱۶
- ۴/۱/۱. قرار دادن انطباق در ذهن به عنوان موضوع خطای در تفکر توسط منطق صوری ۱۷
- ۴/۱/۲. محور قرار دادن هماهنگی و عدم هماهنگی در منطق سیستمی به عنوان معیار منطق‌سازی ۱۷
- ۴/۱/۳. قرار دادن ارتقا و عدم ارتقا و تکامل و عدم تکامل به عنوان موضوع خطای در تفکر توسط فرهنگستان علوم اسلامی .. ۱۸
- ۴/۱/۳/۱. ناتوانی فلسفه در تشریح فرآیند تکامل، به دلیل عدم اشراف بر ولایت الله و بر مسئله قدر و تقدیر؛ اشکال مبنای فرهنگستان ۱۸
- ۴/۱/۱/۱. وقوع تفصیل و هدایت در قلب و محور قرار دادن ذهن در منطق صوری؛ دلیل غلط بودن مبنای منطق صوری ۱۹
- ۴/۲. تبیین ۸ ساختار برای احیای قلب در الگوی تفصیلی ۲۰
- ۴/۲/۱. کتابت؛ یکی از ساختارهای احیای قلب ۲۰
- ۴/۲/۲. تغذیه؛ یکی دیگر از ساختارهای احیای قلب ۲۰
- ۴/۲/۳. نیت؛ ساختار سوم احیای قلب ۲۲
- پیوست‌ها ۲۴
- پیوست شماره ۱: ۲۴
- پیوست شماره ۲؛ روایت جنود عقل و جهل: ۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَشَفِيعِنَا فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ أَرْوَاحِنَا لِأَمَالِهِ الْفِدَاءِ وَعَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

۱. چرا «مجموعه شرایطی که منجر به تولد یک درک و یک فهم در قلب می‌شود» را الگوی تفصیل نامگذاری کردیم؟

همان‌طور که به استحضار برادران محترم رسیده است امروز إن شاء الله قصد داریم نظریه الگوی تفصیل که به فهم مسئله نظام‌سازی کمک می‌کند و همچنین یک ابزار مفهومی برای اجرای احکام در جامعه انسانی محسوب می‌شود را تشریح کنیم.

در مجموع ۴ سرفصل را آماده کرده‌ام تا محضر دوستان گزارش بدهم تا إن شاء الله در فضای مفاهیم این ۴ سرفصل، یک درک اجمالی از الگوی تفصیل حاصل شود. سرفصل اول در بیان وجه تسمیه الگوی تفصیل است که چرا این مجموعه از مفاهیم را با نام الگوی تفصیل می‌خوانیم؟ سرفصل دوم توصیفی از ابعاد قلب است؛ به دلیل اینکه مباحثات حوزه معرفت و تحلیل‌های عقلی ما، جایگاه قلب را به درستی تشریح نکرده‌اند، یک درک تنزل‌یافته از مفهوم قلب در بین مؤمنین وجود دارد و ما با مباحثات ساختار دوم سعی می‌کنیم جایگاه اصلی مفهوم قلب را در ذهن‌ها ارتقاء دهیم. سرفصل سوم عبارت از توصیف ساختار تأثیرات قلب بر جوارح است؛ چون قلب امیر بدن و امیر جوارح محسوب می‌شود، تمام جوارح، از فعل و انفعالات قلب متأثر هستند. لذا در سرفصل سوم ساختار تأثیرات قلب بر جوارح را بحث می‌کنیم. البته در همین بخش مسئله بهینه شدن روابط انسانی به محوریت قلب و محبت را تشریح خواهیم کرد و در همین بخش از رابطه انسان با خدا تشریح جدیدی ارائه خواهیم داد. در فهرست چهارم و آخرین فهرست مباحثات، توصیفی از اقدامات مؤثر بر احیای قلب را محضر دوستان بحث می‌کنیم. ما در روایات و آیاتمان با مفهومی به نام قلب مرده یا قلب منکوس، قلبی که کارکرد متناسب ندارد روبرو هستیم.^۱ یا در روایات و آیاتمان توصیه‌هایی شده است که اگر آن توصیه‌ها جدی گرفته نشوند، قلب که محور اصلی شخصیت

۱. قَالَ الْإِمَامُ الْبَاقِرُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَ إِيْمَانٌ، وَ قَلْبٌ مَنكُوسٌ، وَ قَلْبٌ مَطْبُوعٌ، وَ قَلْبٌ أَزْهَرُ أَنْوَرٌ... وَ أَمَّا الْمَطْبُوعُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ، وَ أَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ... وَ أَمَّا الْمَنكُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ... أَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيْمَانٌ وَ نِفَاقٌ فَهُم قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ وَ إِنْ أَدْرَكَ أَحَدَهُمْ أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ وَ إِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا.

است دچار مرگ خواهد شد. لذا سعی می‌کنیم ساختار مناسبی که منجر به احیای قلب می‌شوند را در این جلسه تبیین کنیم. در مجموع به محوریت این چهار دسته مباحثه مسئله نظام‌سازی اختیاری که نتیجه الگوی تفصیل است انشاء الله تشریح بیشتری پیدا می‌کند.

۱/۱. توصیف قرآن توسط خدای متعال به محوریت مفهوم تفصیل؛ مقدمه تبیین وجه تسمیه الگوی تفصیل

اما در سرفصل اول چند نکته قابل طرح است: چرا ما وقتی راجع به شرایط تولد درک در قلب بحث می‌کنیم، نام مجموعه شرایطی که منجر به تولد یک درک و یک فهم در قلب می‌شود را الگوی تفصیل نامیده‌ایم؟ ما این نامگذاری را با استعاره و تقلید از توصیفی که خدای متعال از قرآن انجام داده محقق کرده‌ایم؛ در بعضی از روایات و آیات وقتی کتاب خدا توصیف شده است به محوریت مفهوم تفصیل در این باره سخن گفته شده است.

۱/۱/۱. سوره فصلت؛ یکی از موارد توصیف قرآن به محوریت تفصیل

به عنوان مثال خدای متعال می‌فرماید «كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۲ وقتی می‌خواهد کتاب را توصیف کند، کتاب را به محوریت مفهوم تفصیل توصیف می‌کند؛ قرآن کتابی است که آیات آن تفصیل داده شده است. این آیه، آیه چهارمی است که در سوره فصلت وجود دارد.

۱/۱/۱/۱. لزوم رعایت تدریج برای رسیدن به تفصیل؛ یکی از نتایج به دست آمده از سوره فصلت

برای اینکه مفهوم فصلت واضح شود و اندکی بیش از معنای لفظی آن در ذهن شما باردار شود، چند نکته را از سوره فصلت متذکر می‌شوم. سوره فصلت با حروف رمز و حروف سر شروع شده است: «حم».^۳ بعد از بیان این نکته پر از اسرار که مابین پیامبر و خدای متعال است قرآن می‌فرماید: «تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛^۴ مفهوم تنزیل شروع‌کننده اصلی سوره فصلت است؛ یعنی یک حقیقتی از یک مرتبه اعلاهی به یک مرتبه پایین آورده شده است. وقتی کلمه تنزیل استفاده می‌شود تنزیل، آوردن همراه با کاهش منزلت است. قرآن و مفاهیم آن در یک منزلت بالایی قرار داشتند - که آن منزلت بالا در بعضی از روایات بیت‌المعمور و در بعضی دیگر لوح محفوظ است و الآن راجع به این منزلت حقیقی قرآن بحث نمی‌کنیم - و آن حقیقتی که در لوح محفوظ یا در بیت‌المعمور است به تدریج نازل شده است. چون در باب تفصیل هم رفته است معنای نزول دفعی نمی‌دهد، بلکه معنای نزول تدریجی می‌دهد.^۵ البته حکمت اینکه این حقیقت بزرگ را آرام‌آرام پایین آورده و به ما داده‌اند از سر

امام باقر علیه السلام فرمودند: «دل‌ها چهار گونه‌اند: دلی که در آن هم نفاق است هم ایمان، و دلی که نگویند است و دلی که مهر خورده است و دلی که روشن و نورانی است... و اما دل مهر خورده، دل منافق است و اما دل روشن، دل مؤمن است... و اما دل نگویند، دل مشرک است... و اما دلی که در آن هم ایمان است هم نفاق، اینان مردمی بودند در طائف که اگر در حالت نفاق مرگ به سراغ یکی از آن‌ها می‌آمد، هلاک می‌شد و اگر در حال ایمانش می‌مرد، نجات می‌یافت.»

معانی الأخبار ص ۳۹۵

۲. كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ / سوره مبارکه فصلت، آیه ۳

کتابی است که آیاتش در نهایت روشنی بیان شده است، [به زبانی] فصیح و گویا برای مردمی که اهل معرفت و آگاهی‌اند؛ [ترجمه انصاریان]

۳. حم / سوره مبارکه فصلت، آیه ۱

حم. [ترجمه انصاریان]

۴. تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / سوره مبارکه فصلت، آیه ۲

این کتابی است نازل شده از سوی خدا که رحمتش بی‌اندازه و مهربانی‌اش همیشگی است. [ترجمه انصاریان]

۵. قَالَ شَيْخُنَا: وَفَرَّقَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَرْبَابِ التَّحْقِيقِ فَقَالُوا: التَّنْزِيلُ تَدْرِيجِيٌّ وَ الْإِنْزَالُ دَفْعِيٌّ كَمَا فِي أَكْثَرِ الْحَوَاشِي الْكَشَافِيَةِ وَ الْبَيْضَوِيَّةِ،

رحمانیت و رحیمیت است. حیث رحمانیت و رحیمیت نیز این است که فرصت فهم را به ما بدهند. حقیقت بسیار بزرگی در قرآن مطرح است که ذیل اسم رحمان و رحیم تنزیل پیدا کرده است؛ یعنی به تدریج آن را در عالم دنیا و در عالم ظلماتی که ما به سر می‌بریم آورده‌اند. پس یک مفهومی در اینجا مطرح است تحت عنوان تنزیل، که عرض کردیم در تنزیل هم آوردن از یک جایگاه بلند به یک جایگاه پایین گنجانده شده است و هم تدریج در این مسئله گنجانده شده است. بعد از اینکه تنزیل اتفاق افتاده است، خدای متعال می‌فرماید «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ»؛ نتیجه این تنزیل این است که تفصیل اتفاق می‌افتد، یعنی یک وضوح و بسطی اتفاق می‌افتد که این بسط، زائیده آن تنزیل است. خب این چه نوع بسطی است؟ «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ»؛ می‌گوید تفصیل و بسطی که اتفاق افتاده باعث شده این مسئله خواندنی شود. به کدام استظهار؟ به استفاده از کلمه قرآن بعد از «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ»؛ این تفصیل باعث شده است که این کتاب قرآن باشد و بتوانیم آن را بخوانیم. بعد هم گفته است «عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ بر روی لفظ عربی تأکید می‌کند و می‌گوید در قالب لفظ عربی آمده است. کسانی که علم دارند نیز این تفصیل برای آن‌ها اتفاق می‌افتد. پس در اینجا یک وضوحی اتفاق افتاده که زمینه خواندنی شدن قرآن را فراهم کرده است. کاتنه آن حقیقت قبل از فرآیند تنزیل آنقدر تفصیل و بسط پیدا نکرده که همه بتوانند آن را قرائت کنند، این معنا را در آیه متذکر می‌شود.

۱/۱/۱/۲. لزوم تبشیر و تندییر انسان‌ها برای تحقق تفصیل؛ نتیجه دوم سوره فصلت

بعد از اینکه این حالت قرائت به قرآن پوشانده شد و قرآن از آن حقیقت مطلق یک حالت قرائتی هم پیدا کرد، نتیجه این می‌شود که «بَشِيرًا وَنَذِيرًا»؛^۶ یک تفکری را راجع به حوزه اعمال انسان‌ها ایجاد می‌کند؛ راجع به اعمال خوب انسان‌ها را به فکر فرو می‌برد و عاقبت حسن اعمال خوب را در وعاء فکر انسان‌ها ایجاد می‌کند و عاقبت سوء اعمال بد را در وعاء فکر انسان‌ها ایجاد می‌کند؛ یعنی نتیجه قرآن، تدبیر و نوع سوم تفکر است.^۷ البته می‌فرماید: با اینکه قرآن چنین عظمتی دارد که در مورد افعال غلط و در مورد افعال درست بیان عاقبت می‌کند، «فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهَمًّا لَا يَسْمَعُونَ»؛ به دلیل صور طرف مستمع جمعیتی اعراض می‌کنند که روایت ذیل این بخش از آیه می‌فرماید: مراد از اعراض، اعراض از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۸ با اینکه طرف گوینده در وضعیت اتم قرائت قرار دارد و علامت اینکه قرائتش صحیح است این است که

استاد ما گفته است: «بعضی از اهل تحقیق قائل به تفاوت شده و گفته‌اند: «تنزیل» تدریجی و «انزال» دفعی است؛ چنان‌که این قول در اکثر حواشی تفسیر کشف زمخشری و حواشی تفسیر بیضاوی مطرح شده است.»

تاج العروس، ج ۱۵، ص ۷۲۸

... اثنی بلفظ التنزیل، لأن المراد النزول علی سبیل التدریج نجوما سورة بعد سورة و آیات بعد آیات علی حسب التوازن و الحوادث... تعبیر به «نزلنا» برای بیان این نکته است که قرآن تدریجاً و سوره‌ای پس از سوره‌ای و آیه‌ای پس از آیه‌ای و بر حسب رویدادها و شأن نزول‌های متفاوت نازل شده است. [ترجمه عبدالحمیدی و همکاران]

تفسیر جوامع الجامع لفضل بن حسن الطبرسی، ج ۱، ص ۲۹

۶. بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهَمًّا لَا يَسْمَعُونَ / سورة مبارکه فصلت، آیه ۴

مژده‌دهنده و بیم‌دهنده است. ولی بیشتر آنان [از این دریای معارف] روی گرداندند و به گوش [جان] نمی‌شنوند. [ترجمه انصاریان]

۷. قال رسول الله: مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ أَفْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ

ای معشر مردمان تدبیر در ظواهر آیات قرآن نمایند و تفکر در محکماتش فرمائید زهار تابع متشابهاتش مشوید [ترجمه غفاری]

الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰

۸. ذَكَرَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي تَفْسِيرِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدِ بْنِ الدَّهَّانِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ قَالَ: بَلَغَنِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِدَاوُدَ الرَّقِّيِّ أَيُّكُمْ يَنَالُ السَّمَاءَ فَوَاللَّهِ إِنَّ أَرْوَاحَنَا وَ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ لَتَنَازِلُ الْعَرْشَ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَا دَاوُدُ قَرَأَ أَبِي مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ حَمَّ السَّجْدَةِ حَتَّى بَلَغَ فَهَمًّا لَا يَسْمَعُونَ ثُمَّ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِأَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ثُمَّ قَرَأَ حَمَّ تَنْزِيلٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ

قدرت تحریک فکر در حوزه اعمال و رفتار دارد؛ یعنی می‌تواند عاقبت اعمال و رفتار انسان‌ها را با انسان‌ها تفاهم کند ولی با این حال اعراض اتفاق می‌افتد؛ یعنی قبول حق برای عده‌ای سخت می‌آید و اعراض می‌کنند، «فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ». این عدم استماع به دلیل عدم تفصیل نیست، کما اینکه در مورد ما غیر معصوم در عمده موارد این مسئله جریان دارد؛ یعنی ما چون نمی‌توانیم مسئله را تفصیل و بسط دهیم از پایگاه عدم تفصیل ما «فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» اتفاق می‌افتد ولی در ادبیات وحی اینطور نیست و اگر یک جایی عدم استماع و عدم اجابت اتفاق افتاد، به دلیل صور طرف مستمع است. بنابراین بنده دو نتیجه را از این آیه در معنای کلمه فصلت استفاده می‌کنم: یکی اینکه فصلت، زائیده تزییل است و این تفصیل و بسطی که خدای متعال به قرآن نسبت می‌دهد، به دلیل تأخر آیه «كِتَابٌ فُصِّلَتْ» از آیه «تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ناشی از تزییل است؛ یعنی اگر کسی تزییل نداشته باشد تفصیل هم نخواهد داشت. نکته دوم اینکه فصلت و تفصیل آن موقعی تحقق پیدا می‌کند که تکلیف درستی و غلطی اعمال معلوم شود. به عبارات ما در الگوی ساخت، به بیان تصمیم ختم شود؛ اگر کسی فقط تعریف کند و تصویر بسازد [ولی تصمیم ندهد] بیانش تفصیل ندارد؛ ولی اگر قرائت و قرآن کسی «بَشِيرًا وَنَذِيرًا» باشد و نسبت به عاقبت اعمال خوب بشارت و نسبت به عاقبت اعمال غیر صحیح انداز را داشته باشد [بیان او تفصیل دارد]. بنابراین در حوزه افعال هم باید ورود پیدا کرده و سخن بگویند. پس بیان تصمیم و بیان ویژگی‌های حوزه افعال، جزء لاینفک تفصیل است و تفصیل در مواقعی که فقط تعریف نظری کرده و اثر تعریف نظری خودمان را در تغییر اعمال و تغییر سبک زندگی بحث نمی‌کنیم معنا ندارد. پس بنده این دو نکته را از اصل ترتب آیات استفاده کردم: یک قاعده‌ای داریم مبنی بر اینکه وقتی آیه‌ای بعد از آیه دیگر بحث می‌شود به این معناست که بین معنای آیه متأخر و متقدم وابستگی وجود دارد. این بحث را با توجه به این اصل روایی محضر شما بحث کردم. بنابراین ما با توجه به این آیه، دو بُعد از مسئله تفصیل را استفاده کردیم.

۱/۱/۲. آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ یکی دیگر از مصابیح توصیف قرآن به محوریت تفصیل

آیه دیگری را بخوانم تا بخش دیگری از معنای تفصیل واضح شود: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۹ آیه در اینجا می‌فرماید این نسبت دروغی نیست که قرآن داده است. بعضی قرآن را متهم می‌کردند که از ناحیه غیر خداست و در این آیه، این مسئله نفی شده و ویژگی‌های قرآن بحث می‌شود: «وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ قرآن شریف تصدیق کتاب‌های سایر پیامبران است. کتاب‌های پیامبران گذشته در دسترس و «بَيْنَ يَدَيْهِ» بود. قرآن می‌فرماید: قرآن «تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ».

آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ حَتَّىٰ بَلَغَ فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ عَن لَّوَايَةِ عَلِيٍّ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا إِنَّا عَامِلُونَ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. خبر از امام صادق به من رسید که به داود رقی گفت: ... پدرم (امام باقر) آیه «حم» را خواند... تا به آیه «فَأَعْرَضَ» [رسید] گفت: اکثرشان از ولایت علی اعراض می‌کنند...

تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۵۲۰

۹. لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ / سورة مبارکه یوسف، آیه ۱۱۱

به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است. [قرآن] سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده کتاب‌های آسمانی پیش از خود است و بیانگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان دارند، سراسر هدایت و رحمت است. [ترجمه انصاریان]

۱/۱/۲/۱. مطلق بودن حوزه تفصیل؛ یکی از نتایج به دست آمده از آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ»

بعد می‌فرماید: «وَتَفْصِيلٌ كُلِّ شَيْءٍ». در واقع در این فقره دارد حوزه تفصیل قرآن را بحث می‌کند. پس این را با آن آیات دیگر جمع می‌کنیم. در آنجا وابستگی مفهومی تفصیل را بحث کردیم، در اینجا حوزه تفصیل را بحث می‌کنیم. اینکه می‌گوییم قرآن بسط معنایی دارد تا اینکه همه رفتارها را می‌تواند مدیریت کند، این مسئله در همه حوزه‌ها و با استفاده از همه حوزه‌هاست. در مورد همه امور ما را به تصمیم می‌رساند به استظهار کلمه «كُلِّ شَيْءٍ». پس این هم یک آیه است. عبارت مهمی در ادامه آیه است که عبارت از این است که «تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ»

۱/۱/۲/۲. مطلق بودن حوزه هدایت به دلیل مطلق بودن حوزه تفصیل؛ یکی دیگر از نتایج به دست آمده از آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ»

بعد می‌فرماید: «وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». این حالتی که خدای متعال راجع به همه چیز به سبک بسط یافته بحث کرده، هدایت و موضوع هدایت است؛ پس در این آیه موضوع هدایت را به همه چیز بسط می‌دهد؛ چرا؟ چون کلمه «هُدًى» را بعد از «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» بحث کرده است. باز این بر اساس همان اصل اصولی است؛

۱/۱/۲/۳. اختصاص تفصیل و هدایت به مؤمنین؛ نتیجه سوم آیه «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ»

بعد می‌فرماید: «وَرَحْمَةً» اینکه هدایت در مورد همه چیز است، رحمت برای «قَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» است! یعنی از آن رحمت‌های خاصی است که برای اهل ایمان است. آیه به صراحت می‌فرماید: مردم عادی به این معنای از قرآن دسترسی ندارند و اهل ایمان به آن دسترسی پیدا می‌کنند. این هم معنای مهمی است. رحمتی که در اینجا مطرح می‌شود، ذیل اسم رحیمیت است و آن رحمت خاصی است که به اهل ایمان داده می‌شود. البته آیات زیاد دیگری باید بخوانیم و بحث کنیم که معنای تفصیل در آن روشن شود. در این دو آیه‌ای که خواندیم اولاً حوزه تفصیل بحث شد که گستردگی تفصیل ناظر به همه چیز است. در آن آیه دیگر بحث شد: مراتب تفصیل بعد از تنزیل است و بدون تنزیل نمی‌توان آن را محقق کرد. نتیجه آن هم تدبیر - یعنی تبشیر و تنذیر - می‌شود.

۱/۱/۳. روایت «کتاب فيه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل»؛ یکی دیگر از موارد توصیف قرآن به محوریت تفصیل

در یک روایتی شاید امام علیه السلام همه این نکاتی را که عرض کردم، جمع کرده باشد؛ می‌فرماید: «كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ»^{۱۰} این عبارت خیلی گویاست. می‌فرماید: یک جداسازی و بسط‌یافتگی در کتاب خدا

۱۰. علي بن إبراهيم عن أبيه عن التوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله أيها الناس إنكم في دار هذنة و أنتم على ظهر سفر و السبر بكم سريع و قد رأيتم الليل و النهار و الشمس و القمر يبيلان كل جديد و يقربان كل بعيد و يأتیان بكل مؤعد فأعدوا الجهار ليعد المجاز قال فقام المقداد بن الأسود فقال يا رسول الله و ما دار الهدنة قال دار بلاغ و انقطاع فإذا التبتست على بكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مسفع و ماحل مصدق و من جعله أمانة قادة إلى الجنة و من جعله خلفه ساقه إلى النار و هو الدليل يدل على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهرة حكم و باطنه علم ظاهرة أيق و باطنه عميق له نجوم و على نجومه نجوم لا تخصي عجائبه و لا تبلى عزائبه فيه مصابيح الهدى و منار الحكمة و دليل على المعرفة لمن عرف الصفة فليجل جلال بصره و ليبلغ الصفة نظره ينح من عطب و يتخلص من نسايب فإن التفكر حياة قلب البصير كما يمشي المستبصر في الظلمات بالثور فعليكم بحسن التخلص و قلته الترتيب.

امام صادق علیه السلام از پدران علیهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله حدیث فرماید که فرمودند: «ای مردم! شما اکنون در دنیا و خانه سازش و صلح هستید و شما در سر راه سفر هستید و بشتاب شما را خواهند برد، و شما می‌نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه‌ای را که‌نه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده‌ای را به سر رسانند، پس اسباب و وسائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه درازی در پیش است.» فرمود: «پس مقصد بن

هست که آن جداسازی حق و باطل و جداسازی حلال و حرام است. در بعضی از روایات دیگر وقتی تفصیل را توضیح می‌دهد، آن را به صورت تفصیل بین حلال و حرام توضیح می‌دهد.^{۱۱} آن جداسازی زمینه تبیین است. اگر آن فرآیند جداسازی نباشد، به بیان ختم نمی‌شود. اشاره کردم فرآیندی که منجر به تفصیل می‌شود، «ابتنای تفصیل بر تنزیل» است. این را شرح خواهم داد. بعد از «فرآیند تفصیل»، «بیان» و بعد از آن «تحصیل» اتفاق می‌افتد؛ یعنی افراد به نتیجه‌گیری می‌رسند و یک حاصلی برایشان پیدا می‌شود. حاصل طبق آیه‌ای که شرح دادم، همان تبشیر و تنذیر است. به عبارتی تکلیف آن‌ها در حوزه اعمال روشن می‌شود. بلافاصله توضیح می‌دهد: «وَ هُوَ الْفَصْلُ»؛ قرآن یک فصل و تبیین است که جداسازی بین شر و خیر، بین حق و باطل و بین حلال و حرام در آن نهفته شده است و کلام شوخی و از سر مطایبه نیست و مبنایش این است که انسان‌ها را به قدرت تمییز برساند. در مجموع وقتی موارد استعمال کلمه تفصیل را در آیات و روایات بحث می‌کنیم، مراد یک نوع بسطیافتگی و شرح خاص است. وقتی ما در فارسی راجع به کلمه تفصیل صحبت می‌کنیم، تفصیل را به معنای بحث گسترده به کار می‌بریم که در مقابل اجمال است. می‌گوییم فلانی بحث خود را در اجمال و دیگری بحث را تفصیلی مطرح کرد. عمق معنایی آن همین قدر است و دقت دیگری در کلمه فارسی در لفظ تفصیل وجود ندارد. البته این لفظ انتقال یافته از کلام عربی به فارسی است ولی به اندازه همین معنای محدود منتقل شده است؛ اما وقتی موارد استعمال را بحث می‌کنیم، بر تفصیل یک شرایطی حاکم است. تفصیل دارای ابعادی است. این دقت خوبی است که ما می‌گوییم کلمه تفصیل نسبت داده شده به کتاب خداست یعنی حتماً تکلیف حوزه اعمال را معلوم کند؛ در حالی که ممکن است در محاورات عرفی بحث تفصیلی هم داشته باشیم و ۴۰۰ جلسه بحث فلسفی هم بگوییم ولی تکلیف حوزه اعمال روشن نشود. این یکسری ویژگی‌هایی است

اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! خانه سازش یعنی چه؟» فرمود: «خانه‌ای که رساننده است (انسانی را به گور رساند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن به منزل‌های آخرت) و جداکننده (یعنی انسان را از علائق دنیا جدا کند) پس هرگاه آشوب‌ها چون شب تار شما را فراگرفت به قرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا آن است شفیی که شفاعت پذیرفته است (درباره کسی که بدان عمل کند) و گزارش‌دهنده است از بدی‌ها که گفته‌اش (درباره آن کس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هرکه آن را پیشوای خود کرد به بهشتش رهبری کند و هرکه (از آن پیش افتد) و آن را پشت سر خود قرار دهد به دوزخش کشاند، و قرآن راهنمایی است که به بهترین راه‌ها راهنمایی کند، و کتابی است که در آن است تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقائق) و آن است جداکننده (میان حق و باطل) شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنی ژرف و عمیق است ستارگانی دارد و ستارگانش هم ستارگانی دارد شگفتی‌هایش به شماره در نیاید و عجائبش کهنه نگردد، در آن است چراغ‌های هدایت، و جایگاه نور حکمت و راهنمای معرفت است برای آن کس که بشناسد صفات را پس باید شخص تیزبین دقت نظر کند و دقت نظر را تا به درک صفت آن ادامه دهد که نجات بخشد آن کس را که به هلاکت افتاده، و رهائی بخشد آن را که راه رهائی ندارد، زیرا اندیشیدن است که زندگانی دل بیناست، چنانچه آنکه جویای روشنی است در تاریکی‌ها به وسیله نور راه را پیماید، بر شما باد که نیکو برهید و کم انتظار برید.»

الکافی، ج ۲، ص ۵۹۸

۱۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ رَفَعَهُ «۵» عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ ... قَالَ الرضاع ... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَقْبِضْ رَسُولُهُ ص حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلٌ كُلِّ شَيْءٍ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَخْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ كَمَلًا

همانا خدای تبارک اسمم پیامبر خود را قبض روح نمود تا آنکه دین او را برایش کامل ساخت و قرآن را بر او فرستاد که تفصیل هر چیزی در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام و همه آنچه را مردم بدان نیازمند هستند به نحو کامل روشن فرمود، پس خدای عز و جل فرمود: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم» [ترجمه غفاری]

باید اتفاقاتی بیافتند که حالت تفصیل رقم بخورد تا بعد مبتنی بر آن تفصیل بیان رخ دهد. معلوم نیست همه این اتفاقات بیانی باشد؛

۱/۲. رقم خوردن تفصیل در قلب؛ وجه تسمیه نامگذاری «مجموعه شرایطی تولد درک در قلب» به الگوی تفصیل

همان‌طور که عرض کردم فرآیند تنزیلی که از بیت‌المعمور به آسمان اول یا به قلب پیامبر اتفاق می‌افتد از سنخ بیان نیست؛ یعنی اگر می‌گفتیم تفصیل مبتنی بر تنزیل است، پس همه فرآیند تفصیل بیانی نیست. پس اول تفصیل اتفاق می‌افتد و بعد تبیین و بیان رخ می‌دهد. هم آیه و هم روایت دلیل این حرف بنده است. آیه فرمود: «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» یعنی ابتدا این تفصیل اتفاق افتاد و بعد فرمود: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» بعد در آن حالت قرائت اتفاق افتاد. «كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ» در اینجا بیان را متأخر از تفصیل بحث کرد. حال اگر این مباحثات را بخواهیم ادامه دهیم و بحث کنیم، عرض بنده طرح یک سؤال است: ما وقتی می‌خواهیم یک مطلبی را به صورت تفصیلی به معنای قرآن بحث کنیم؛ آیا فقط باید کارهای بیانی کنیم یا کارهای غیر بیانی هم لازم است؟! اگر به استظهار «تنزیل» یا به استظهار «همه شأن نزول‌هایی که درباره آیات قرآن» بحث شده است، شما می‌دانید شأن نزول‌ها مدیریت‌ها و کارهایی است که پیامبر یا به صورت مستقیم یا با واسطه انجام می‌داد و همه غیر بیانی است، اگر شما چه خود فرآیند تنزیل از بیت‌المعمور به آسمان اول را بحث کنید و یا بحث شأن نزول‌ها را بحث کنید که همه اتفاقاتی بودند که زمینه نزول قرآن را آماده کردند، اصل این را که اقدامات غیر بیانی زیرساخت تفصیل است، می‌توانید به آن اشاره کنید و راجع به آن صحبت کنید.

به هر حال من سؤال را بدون اینکه بخواهم جواب قطعی بدهم، تکرار می‌کنم: اگر ما خواستیم یک مطلب حقی را در جامعه راه بیندازیم، آیا تنها با بیان محض می‌توان این کار را کرد یا اقدامات غیر بیانی هم لازم است؟ اگر کسی قائل شد برای اینکه تفصیل به معنای درک گسترده در یک جامعه و درکی که فاروق بین حلال و حرام باشد و درکی که بشیراً و نذیراً باشد یعنی تکلیف حوزه اعمال را معلوم کند، اگر کسی خواست این چنین درکی را ایجاد کند، حتماً نیاز به این دارد که شرایطی بالاتر از شرایط منطبق صوری و درک نظری را تصویر کند. ما مجموعه شرایطی را که منجر به تفصیل درک می‌شود، سعی کردیم ذیل الگوی تفصیل بحث کنیم. این وجه نام‌گذاری الگوی تفصیل به «تفصیل» است! وجه نام‌گذاری این است که چون همه شرایط حاکم بر درک، بیانی نیستند و علاوه بر بخش بیان، شرایط غیر بیانی هم وجود دارد. این‌ها باید مورد گفتگو قرار بگیرد که این شرایط در بخش بیان و غیر بیان چیست؟ باید راجع به این‌ها گفتگو کنیم. البته نکات دیگری راجع به کلمه تفصیل به نحو استظهاری وجود دارد که باید بعداً راجع به آن‌ها بحث کنیم. پس این یک نکته‌ای است.

۲. ابعاد و ویژگی‌های قلب (محل پیدایش تفصیل) از منظر آیات و روایات چیست؟

۲/۱. رقم خوردن تعقل، تفقه و تفهم در قلب؛ یکی از ویژگی‌های قلب در روایات

پس پاسخ این سؤال که چرا مجموعه مباحثاتی را که منجر به تولد درک در قلب می‌شود، به نام الگوی تفصیل نام‌گذاری کردیم؛ ویژگی‌ای است که در کلمه تفصیل خوابیده که بخشی از آن ویژگی را بحث کردم.

یکی از آن ویژگی‌ها این است که تفصیل در قلب اتفاق می‌افتد و ما لازم است از اینجا وارد محور دوم مباحثات شویم. باید روی خود مفهوم قلب که جایگاه پیدایش تفصیل است، مباحثه کنیم. ما در اینجا باز مجموعه‌ای از آیات روایات داریم که باید همه آن‌ها را بحث کنیم تا مسئله قلب واضح شود. من یک روایتی را از امام صادق علیه السلام که در واقع این روایت جمع همه آیاتی است که راجع به قلب بحث کرده، نقل می‌کنم و سعی می‌کنم از مجموعه این مباحثات، یک درک تفصیلی را راجع به مسئله

قلب ایجاد کنیم. ببینید این روایتی که من می‌خوانم، در چند مصدر و منبع ذکر شده است. این را داخل پراکنش عرض می‌کنم: اصل بحث این است که راوی خدمت امام علیه السلام می‌رسد و راجع به عمل پرسش می‌کند؛ یعنی نقطه شروع روایت، پرسش از افضل الاعمال است. نقطه شروع بحث - به اصطلاح - بیان مبتنی بر تأمل است، خیلی در روایت مهم است. کسی که می‌خواهد فقاقت کند باید به این توجه کند که امام علیه السلام چه چیزی را نقطه شروع قرار دادند؟ نقطه شروع این روایت تعریف عمل است. عمل چیست؟ امام علیه السلام افضل الاعمال را به ایمان معنا می‌کنند و بیان می‌دارند بهترین اعمال، ایمان است و بعد هم ایمان را می‌شکافند که ایمان یک اتفاقی است که در همه جوارح می‌افتد و در این روایت خاص، ۸ مورد از جوارح را بحث می‌کند و ایمان اختصاصی هر یک از این جوارح را تشریح می‌کند. یکی قلب - به عنوان امیرالجوارح - است و ۷ تای دیگر هم مطرح می‌کنند. روایت در مقام تشریح مفهوم ایمان است. بعد هم حضرت نتیجه‌گیری می‌کنند که بعضی فقط ایمانشان در قلب است و ایمان بعضی به آن ۷ تا جوارح دیگر به صورت کم و زیاد در جریان است. امام می‌خواهند بگویند مفهوم ایمان، یک مفهوم ثابتی نیست. شما می‌توانید کسی را از طریق «دست او» تشخیص بدهید که درجه ایمان او چیست؟ چون ایمان در دست‌ها هم جاری می‌شود. کسی را می‌توانید از طریق چشمانش تشخیص دهید که در چه درجه ایمان است؛ چون ایمان در چشم هم جاری می‌شود و بقیه جوارحی که امام بحث می‌کند هم همین‌طور است که در قسمت سوم شرح خواهم داد. اینجا وقتی می‌خواهند قلب را توضیح دهند می‌گویند ایمان از قلب شروع می‌شود، به اصطلاح ما، امام قلب را در داخل پراکنش معنا می‌کنند و توضیح می‌دهند که قلبی که ایمان - به عنوان یک عمل - از آنجا شروع می‌شود، چیست.^{۱۲} با اینکه این بحث علی‌القاعده باید به پاورقی بیاید ولی لازم دانستم آن را توضیح دهم؛ من چرا این نکته را توضیح دادم؟ چون فقهای ما - من تأکید می‌کنم فقهای ما - روایت‌ها را به دلایلی که برخی از آن‌ها هم برای شما هم واضح است، به صورت بریده برای ما روایت کردند. نتیجه این روایت‌های بریده این می‌شود که شما نمی‌دانید کارکرد این قسمت از روایت که برای شما بیان شده، در واقع مثلاً بیان یک نکته‌ای بوده که آن نکته در روایت این فقیه، مغفول واقع شده است، در واقع [وقتی روایت] به صورت عضین نقل شود، کارکرد اصلی روایت بحث نمی‌شود. بنده می‌خواستم خود از این بلا عبور کنم؛ برای مثال می‌توانستم همین مقدار روایت را طوری بحث کنم که شما تصور کنید امام علیه السلام راجع به قلب بحث می‌کند و بعد از پایان توضیح امام راجع به قلب هم بحث را قطع کنم. البته یک فایده‌ای دارد اما متوجه نمی‌شویم که این تعریفی که امام از قلب داده در واقع برای بهینه کردن عمل است، به دلیل اینکه نقطه شروع امام، بهینه کردن عمل است. لذا معمولاً وقتی شما کلام امام را عضین کرده و از یک نقطه‌ای بیان می‌کنید فایده هدایتی کلام امام کاهش پیدا می‌کند. برخی از فقهای گذشته - کثرالله و رحمة الله علیهم - و فقهای فعلی هم به این معنا تکیه کرده‌اند؛ برای مثال معروف است که کتاب وسائل الشیعه به این نقص مبتلاست؛ یعنی روایات را از یک نقطه خاصی بحث کرده است.^{۱۳} وقتی شما روایت‌ها را با قبل و بعد آن نمی‌بینید، اثر هدایتی آن بخشی که نقل می‌کنید کم خواهد شد. برای مثال ما الآن می‌توانیم در این بخش راجع به قلب بحث کنیم، خوب مخاطب متوجه می‌شود که قلب چیست، اما کارکرد قلب را به معنای شروع ایمان متوجه نمی‌شود. لذا متوجه نمی‌شود که قلب در اختیار ایمان است و ایمان هم افضل العمل است. برخی خیال می‌کنند که ایمان یک چیزی غیر از عمل است این ضعف به کجا برمی‌گردد؟ به این

۱۲. جهت مشاهده این روایت به پیوست شماره ۱ مراجعه کنید.

۱۳. آیت‌الله موسی نجفی خوانساری در خصوص تقطیع احادیث در کتاب وسائل الشیعه می‌گوید: «حیث إن بناء صاحب الوسائل علی تقطیع الإخبار». یعنی: «بنای صاحب [کتاب] وسائل الشیعه بر تقطیع احادیث است.»

برمی‌گردد که شما روایت را از اول نخوانده‌اید. حالا با عبور از این تذکر که -همان‌طور که عرض شد- در بیان مبتنی بر تأمل آن را بحث می‌کنیم امام علیه السلام می‌فرماید: «فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَفْقَهُ وَيَفْهَمُ» قلب را به این شکل معنا می‌کند: «الَّذِي يَعْقِلُ بِهِ» قلب یک عضوی است که با او تعقل اتفاق می‌افتد. این روایتی که امام نقل کردند همان آیه‌ای است که در قرآن کریم آمده است که می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^{۱۴} آنجا را بحث می‌کنند. در این قسمت یک روایت از امام صادق علیه السلام بخوانم؛ قبلاً بحث کرده‌ایم که يعقل به معنای نسبت میان یک شیء و نقطه شروع آن است. امام علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَعَلِمَ أَنَّ الْمُنْعِمَ عَلَيْهِ اللَّهُ.»^{۱۵} می‌فرماید خداوند به یک نفر نعمتی داده است و بعد او با قلب خود منشأ آن نعمت -یعنی منعم- را متوجه می‌شود. -این هم مانند- همان روایتی است که می‌فرماید: «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»^{۱۶} پس یکی از کارهایی که در قلب اتفاق می‌افتد تعقل است؛ ببینید معنای قلب در حال تغییر است. قلب جای تعقل است؛ «الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ»

۲/۱/۱. ضمیمه شدن جنود هفتاد و پنج گانه عقل به قلب؛ نتیجه قرارگیری تعقل در قلب

حال دوباره حدیث عقل و جهل را به آن اضافه کنید؛ می‌فرماید عقل هفتاد و پنج جند دارد،^{۱۷} تعقل یک فرایند بیانی محض نیست که شما شکل اول و دوم درست کرده و یک بیانی را مطرح کنید و بگویند که من الآن بیان عقلی داشته و کار عقلی کرده‌ام.^{۱۸} اگر کسی روایت عقل و جهل امام صادق علیه السلام را مبنا قرار دهد، عقل با جنود خود است. عقل کامل همراه با حلم

۱۴. وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ / سورة مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹

و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند. [ترجمه انصاریان]

۱۵. وَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَعَلِمَ أَنَّ الْمُنْعِمَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَقَدْ أَدَى شُكْرَهَا وَإِنْ لَمْ يُحَرِّكْ لِسَانَهُ وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ الْمُعَاوِبَ عَلَى الذُّنُوبِ اللَّهُ فَقَدْ اسْتَغْفَرَ وَإِنْ لَمْ يُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَهُ وَقَرَأَ «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ الْآيَةَ.»

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر که را که خداوند به او نعمتی دهد و او در دلش به نعمت آگاهی یابد و بداند که بخشنده نعمت بر او، خداست شکر نعمت گزارده و اگر چه به زبان نیاورد و هر که بداند که خداوند کیفردهنده گناهان است بی‌گمان طلب مغفرت نماید و اگر چه به زبان نیاورد و [امام صادق علیه السلام این آیه را] قرائت فرمود: «و اگر آنچه در دل‌های خود دارید آشکار یا پنهان کنید خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست.» (بقره، آیه ۲۸۴)

تحف العقول، ص ۳۶۹

۱۶. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.

شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید: «عقل چیست؟» فرمود: «چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید.» آن شخص گوید: «گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟» فرمود: «آن نیرنگ است، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.»

الکافی، ج ۱، ص ۱۱

۱۷. جهت مشاهده روایت جنود عقل و جهل به پیوست شماره ۲ مراجعه کنید.

۱۸. الشكل الاول: وهو ما كان الاوسط فيه محمولا في الصغري موضوعا في الكبرى. أي يكون وضع الحدين في المقدمتين مع الاوسط بين وضع احدهما مع الآخر في النتيجة: فكما يكون الاصغر موضوعا في النتيجة يكون موضوعا في الصغري وكما يكون الاكبر محمولا في النتيجة يكون محمولا في الكبرى. ولهذا التفسير فائدة نريد أن نتوصل اليها. فانه لأجل ان الاصغر وضعه في النتيجة عين وضعه في الصغري وان الأكبر وضعه في النتيجة عين وضعه في الكبرى كان هذا الشكل على مقتضى الطبع وبين الانتاج بنفسه لا يحتاج الى دليل وحجة بخلاف البواقي ولذا جعله أول الاشكال. وبه يستدل على باقيةها.

است، عقل کامل همراه با مدارا و عدم مکاشفه است. هیچ کدام از این موارد که بیان نیستند؛ برای مثال شما می دانید که یک نفری خطا کار است اما در نزدش از او کشف خطا نمی کنید و بیان نمی کنید که او خطا کار است. این کار جز عقل است. پس قلبی که امام بحث می کند در آن جنود عقل هم حضور دارند. پس می توانید به صورت بریده بگویید که طرف قلب شجاع دارد، طرف قلبی دارد که مدارا در آن زیاد است. این موارد همه به صورت مجزا بر قلب بار می شوند. پس قلبی که راجع به آن بحث می کنیم به این شکل خیلی گسترده می شود، اگر تکامل پیدا کند هفتاد و پنج صفت پیدا می کند که همه آن ها درون قلب است؛ جای شجاعت درون قلب است، جای عدم مکاشفه درون قلب است، جای مدارا درون قلب است، جای حلم درون قلب است، پس عبارت باید با روایات دیگر شرح داده شود. می فرماید: «فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ» پس این عقلی که بحث می کند با جنودش است. البته امام در روایت جنود عقل و جهل می فرماید همه مؤمنین همه جنود عقل را ندارند و می توان با دعا و برخی از کارها این جنود را به عقل اضافه کرد. عقل به معنای اینکه کامل باشد با هفتاد و پنج جند خود عمل می کند، یعنی عقل هفتاد و پنج کمک دارد و جای همه آن ها در قلب است. عبارت دوم می فرماید: «وَيَفْقَهُ» قلب جایی است که در آن تفقه اتفاق می افتد. آن آیه ای که قرائت شد که می فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» قرآن کریم می فرماید در برخی از قلب ها تفقه اتفاق نمی افتد. حالا این بعضی از عقل ها چیست؟ بعداً آن را در قسمت چهارم بحث خواهد کرد. مثلاً می فرماید أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»^{۱۹} خدای متعال به قلبی که امداد خدا و پیامبر را نپذیرد مهر می زند و بعد آن قلب نخواهد فهمید. پس آن روایتی که حضرت در اینجا می فرماید در واقع شرح و توصیف آن آیه است منتها امام آن را در یک روایت جمع کرده است. پس قلب مرکز فقه هم هست و همه فقه این نیست که روایات را خوانده و تعادل و تراچی کنی. اگر با استظهار جلو بروید، اول فقاهاست این است که شما به عدم امداد رسول و امام رضایت

شکل اول: در شکل اول حدّ وسط در صغری، محمول و در کبری، موضوع قرار می گیرد. یعنی موقعیت حدّ اصغر و اکبر با حدّ و سط در دو مقدمه، عین وضعیتی است که هر یک از آنها نسبت به دیگری در نتیجه دارد. یعنی همانگونه که اصغر در نتیجه موضوع است در صغری نیز موضوع است؛ و همانگونه که اکبر در نتیجه، محمول است در کبری نیز محمول می باشد. این امر بیانگر نکته ای است که می خواهیم از آن استفاده کنیم. و آن اینکه: چون موقعیت اصغر در نتیجه عین موقعیت آن در صغری است، و جایگاه اکبر در نتیجه نیز همان جایگاهی است که در کبری دار، لذا این شکل بر مقتضای طبع است و منتج بودن آن خود به خود روشن و بین است، و برخلاف شکل های دیگر نیازی به دلیل و حجیت ندارد. و از این روست که آن را نخستین شکل قرار داده اند، و دیگر شکل ها را با آن اثبات می کنند. [شیروانی]

المنطق (للمظفر)، ص ۲۴۷

وهو ما كان الوسط فيه محمولا في المقدمتين معا فيكون الاصغر فيه موضوعا في الصغرى والنتيجة ولكن الاكبر يختلف وضعه فانه موضوع في الكبرى محمول في النتيجة. ومن هنا كان هذا الشكل [۱] بعيدا عن مقتضى الطبع غير بين الانتاج يحتاج الى الدليل على قياسيته. ولأجل أن الاصغر فيه متحد الوضع في النتيجة والصغرى موضوعا فيهما كالشكل الاول كان أقرب الى مقتضى الطبع من باقي الاشكال الاخرى لأن الموضوع أقرب الى الذهن.

شکل دوم، قیاسی است که حدّ وسط در آن در هر دو مقدمه محمول است. بنابراین، در این شکل، اصغر، هم در صغری و هم در نتیجه، موضوع واقع می شود؛ اما جایگاه اکبر یکسان نیست، بلکه در کبری، موضوع است و در نتیجه، محمول می باشد. و به همین سبب، این شکل از مقتضای طبع دور بوده و منتج بودن آن بدیهی و بین نیست، و باید با دلیل، قیاس بودن آن را اثبات نمود. ولی از آنجا که جایگاه اصغر در نتیجه و صغری یکسان است و در هر دو، مانند شکل اول، موضوع می باشد، از دیگر شکل های باقی مانده، به مقتضای طبع نزدیک تر است؛ چراکه موضوع به ذهن نزدیک تر است. [ترجمه شیروانی]

المنطق (للمظفر)، ص ۲۵۱

۱۹. رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ / سورة مبارکه توبه، آیه ۸۷

آنان راضی شده اند که با خانه نشینان باشند!! بر دل هایشان مهر تیره بختی زده شده پس [به همین سبب] آنان [منافع جهاد در راه خدا و بهره های آخرتی آن را] نمی فهمند. [ترجمه انصاریان]

ندهید. قلبی که به عدم امداد پیامبر رضایت داد («رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ») اتفاقی که در او می افتد این است که دیگر تفقه در او اتفاق نمی افتد و لو اینکه آیه و روایت هم بخواند. درست است که آیه و روایت می خواند اما دیگر نمی تواند نام او را فقیه گذاشت. فقیه آن کسی است که آیه بعد می فرماید: «لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»^{۲۰} علامت فقاقت این است؛ وقتی با مال و جان خود از پیامبر دفاع کردید، به تدریج فقیه خواهید شد.

در ادامه می فرماید: «وَيَفْهَمُ»؛ در قلب فهم هم اتفاق می افتد. فهم یعنی درک عمیق از یک مسئله و نتیجه گرفتن وقتی کسی از مجموعه تلاش های خود نتیجه می گیرد. وقتی با برخی روبرو می شوید می گوید من دیگر فهمیده ام که می خواهم چه کار کنم. یعنی از مرحله تحقیق و از شک ها عبور کرده ام. وقتی کسی از ریب عبور می کند و نتیجه می گیرد و حاضر است بر سر نتیجه خود بایستد، به او می گویند که تو فهمیده ای. بعد امام توضیح می دهد؛ می فرماید قلبی که این سه صفت را دارد؛ «الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَفْقَهُ وَيَفْهَمُ وَهُوَ أَمِيرٌ بَدَنِهِ» این پادشاه بدن است. ببینید؛ هم تعقل کرده، هم تفقه کرده و هم فهم می کند.

۲/۲. امارت و سلطنت قلب بر جوارح و جسد به دلیل تحقق عقل، فقه و فهم در قلب؛ ویژگی دوم قلب

این ویژگی ها باعث می شود که اختیار بدن به دست قلب بیفتد. بعد می فرماید ویژگی امارت و امیری قلب بر بدن این است که «لَا تَرُدُّ الْجَوَارِحُ» جوارح از امر قلب عبور نمی کنند؛ قلب به هر نتیجه ای رسید، آن هفت جوارحی - که بحث خواهند شد - تبعیت می کنند. یعنی چشم ها تبعیت می کنند، دست ها تبعیت می کنند، پاها تبعیت می کنند. می فرماید: «وَلَا تَصُدُّ إِلَّا عَنِ رَأْيِهِ وَأَمْرِهِ» اگر یک چیزی از جوارح صادر شد، صدور آن در واقع از ناحیه امر و رأی قلب است. مثلاً یک نفر حرفی را زبان آورد آن جز جوارح است و در واقع تعبیر از قلب است و قلب را توصیف می کند، ما فی الضمیر قلب را توضیح می دهد. بنابراین مبتنی بر این روایت امام صادق علیه السلام که بخشی از آن را خواندم هر اتفاقی که در قلب بیفتد تبدیل به عمل خواهد شد. لذا سیر آنکه امام علیه السلام فرمود: «الایمان افضل الاعمال» معلوم می شود؛ یعنی همه آن چیزی که عمل محسوب می شود ناشی از اعتقاد قلب است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت دیگری بیشتر توضیح می دهد، روایت قبل از امام صادق علیه السلام بود؛ آن روایت عبارات بیشتری دارد، مثلاً می فرماید: «وَيَجِلُّ وَيَعْقُدُ وَيُرِيدُ» که من در اینجا نمی خواهم راجع به آن ها بحث کنم. می فرماید تصمیم می گیرد، حل و فصل می کند و این کارها در قلب اتفاق می افتد. بعد از این عبارات که اضافه شد می فرماید: «هُوَ أَمِيرُ الْبَدَنِ وَ إِمَامُ الْجَسَدِ»^{۲۱}

۲۰. لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ / سوره مبارکه توبه، آیه ۸۸ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، اینانند که همه خیرات [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینانند که رستگارند. [ترجمه انصاریان]

۲۱. قال سید المرتضی قال شیخنا أبو عبد الله؛ محمد بن ابراهیم بن جعفر؛ النعمانی رضی الله عنه فی کتابه فی (تفسیر القرآن): أحمد بن محمد بن سعید بن عقده، قال: حدثنا أحمد بن یوسف بن یعقوب، الجعفی، عن إسماعیل بن مهران، عن الحسن بن علی بن ابي حمزة، عن ابيه، عن إسماعیل بن جابر، قال: سمعت أبا عبد الله؛ جعفر بن محمد؛ الصادق، يقول عن أمير المؤمنين إنَّ الله تعالى ما قرَضَ الإیمانَ علی جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِ الْإِنْسَانِ إِلَّا وَ قَدْ وَكَلَتْ بِغَيْرِ مَا وَكَلَتْ بِهِ الْأُخْرَى، فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي يَعْقِلُ بِهِ، وَ يَفْقَهُ وَ يَفْهَمُ وَ يَجِلُّ وَ يَعْقُدُ وَ يُرِيدُ، وَ هُوَ أَمِيرُ الْبَدَنِ وَ إِمَامُ الْجَسَدِ

همانا خدای متعال ایمان را بر عضوی از اعضاء انسان واجب نکرد مگر آنکه [ملکی] غیر از ملک عضو دیگر را بر آن گمارد، پس از آن جوارح قلب انسان است که به وسیله آن می اندیشد و تفقه می کند و می فهمد و مسائل را حل و فصل می کند و اراده می کند. و آن فرمانروای بدن و پیشوای جسم است.

کلمه امام‌الجسد هم اضافه می‌کند و به اصطلاح رکیک امروزی می‌فرماید جسد و جسم و به تعبیری این نظام سلولی هم متأثر از قلب است. که یکی از استظهارات ما برای اینکه باید قلب را بهینه کرد تا سلامت ایجاد شود - در نظریه پیشگیری ساختاری از بیماری آن را بحث می‌کنیم - همین روایت است: «هُوَ أَمِيرُ الْبَدَنِ وَ إِمَامُ الْجَسَدِ» هر اتفاقی که در مزاج و عرق به تعبیر ما و به تعبیر آن‌ها در نظام سلولی می‌افتد همه این‌ها از تأثیرات قلبی شروع می‌شود لذا اگر کسی می‌خواهد مزاج خود را کنترل کند، می‌تواند از پایگاه قلب این کار را انجام دهد. البته این مباحث را بعداً در نظریه پیشگیری ساختاری از بیماری بحث خواهیم کرد.

۲/۳. اقرار، معرفت، عقد، رضایت و تسلیم؛ فرایض پنجگانه بر قلب

این دو روایتی که خوانده شد، قلب را به عنوان امیر جوارح بحث می‌کند و یک جایگاه محوری به آن می‌دهد و حیث محوری بودن آن هم مسئله تعقل و تفقه و تفهم است؛ یعنی حیث محوریت یافتن قلب مسئله شعور و درک را تقویت می‌کند. در ادامه این روایات آمده است «مَا فَرَضَ عَلَيَّ الْقَلْبُ» را هم بحث کرده است. می‌دانید که وقتی کلمه فرض می‌آید یعنی واجباتی که از ناحیه خدا اتفاق افتاده است. وجوب از چند پایگاه است؛ یک وجوب از پایگاه درخواست خداوند است، یک نوع وجوب سنت بوده و از پایگاه درخواست پیامبر است و یک نوع وجوب هم از پایگاه آداب است. وقتی تعبیر «فَرَضَ» می‌آید یعنی آن چیزهایی که خود خدای متعال تقاضای انجام آن‌ها را داده است. حالا می‌فرماید: «فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَيَّ الْقَلْبُ مِنَ الْإِيمَانِ» در اینجا ایمان قلب را بحث می‌کند یعنی در واقع کارکرد نهایی را که خداوند متعال از خلق قلب اراده کرده است بحث می‌کند. می‌فرماید: «فَالْإِيمَانُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ» - که حالا اگر اجازه دهید من این موارد را در این جلسه شرح ندهم زیرا امروز می‌خواهم ساختار جلسه شکل بگیرد. - خداوند متعال پنج چیز را از قلب همه ما خواسته است؛ اولاً اقرار، دوماً معرفت، سوماً عقد، چهارماً رضا و پنجماً تسلیم. نسبت به چه چیزی این پنج تا را خواسته است؟ نسبت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و ویژگی‌های آن (نسبت به کلمه توحید)، نسبت به عبودیت و رسالت پیامبر و کتاب الهی و آن چیزی که به قلب پیامبر نازل شده است. پس این هم موضوعاتی است که قلب باید آن پنج کار را راجع به آن انجام دهد؛ یعنی اقرار، معرفت، عقد، رضا و تسلیم به کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با ویژگی‌های خاصی که در این روایت گفته شده است. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» محض نیست بلکه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» یعنی هم اقرار و هم با تأکید بر نفی شرک. بعد «إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» خیلی تأکید دارد که درجه خلوص اقرار به توحید بالا برود. بعد هم «وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» باید به رسالت و عبودیت پیامبر هم اتفاق بیافتد. خب این هم نکته دوم قلب است؛ قلبی که آن کارآمدی‌ها و ویژگی‌ها را دارد یک انتظاراتی هم دارد خیلی مهم است که راجع به ساختار انتظارات قلب بحث کنیم. اول بحث می‌کنید قلب چیست و بعد - به تعبیر رکیک - می‌گویید که خداوند متعال از این آلیاژ پیشرفته یک انتظار پنج‌بخشی دارد و این را باید بحث کنید تا بعد مباحثه از قلب ارتقا پیدا کند.

۲/۴. ما بین سینه و حنجره؛ محل قرارگیری قلب

در این قسمت یک سؤالی پیدا می‌شود - این سؤال هم جزء مباحثات است - که جای این قلب کجاست؟ به لحاظ جغرافیای بدن در کجا قرار دارد؟ امام می‌فرماید: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّحُ فِيمَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَ الْحَنْجَرَةِ»^{۲۲} جای آن مابین صدر و حنجره (مابین

۲۲. مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّحُ فِيمَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَ الْحَنْجَرَةِ حَتَّى يُعَقَّدَ عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا عُقِدَ عَلَى الْإِيمَانِ قَرَّ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»

سینه و گلوی انسان‌هاست). بعد امام توضیح می‌دهد این قلب قبل از ایمان در حال لرزش است و بعد از ایمان این قلب آرام می‌شود. اما این روایت و برخی دیگر از روایات جای قبل را معلوم می‌کنند. تقریباً جای آن همان‌جایی است که این قلب صنوبری که در طب غلط مدرن بحث می‌شود قرار دارد. این هم یک بحثی بود که انجام شد.

۲/۵. قلب منکوس، متردد و مفتوح؛ انواع سه‌گانه قلب

بنابراین در قسمت دوم ما به این موضوع پرداختیم که تفصیلی که در قلب اتفاق می‌افتد یک مقدار قلب را از این معنای تنزل‌یافته عرفی ارتقا دهیم. در حال حاضر قلب را به مرکز پمپاژ خون و مرکز آرامش می‌شناسند. مثلاً می‌خواهند بگویند یک نفر مهربان است می‌گویند که خوش قلب است. درحالی‌که اگر کسی هم شجاع است را می‌توان گفت که خوش قلب است، کسی هم که مدارا می‌کند خوش قلب است، کسی هم که خوب فکر می‌کند و یا کسی که عمیق نگاه می‌کند هم خوش قلب است. قلب یک معنایی دارد که هفتاد و پنج صفت را شامل می‌شود که باید این قسمت‌ها را بحث کنیم. روایات در این باب زیاد هستند؛ مثلاً امام علیه السلام در یک روایتی می‌فرماید قلوب سه دسته هستند؛ یک قلب منکوس داریم، که علامت آن این است که خیر را نمی‌پذیرد، یک قلب دیگری وجود دارد که در آن خیر و شر در یک حالت ترددی قرار دارند و گاهی اوقات خیر قبول می‌کند و گاهی اوقات هم لجاجت می‌کند و قبول نمی‌کند؛ بستگی دارد که در آن قلب چه چیزی غلبه پیدا کند. یک قلب دیگری هم داریم که در روایات ما از آن قلب به قلب مفتوح تعبیر شده است؛ و آن قلبی است که همواره از آن نسبت به خیر، نفع و رشد، نور ساطع می‌شود.^{۲۳} وقتی آن قلب امارت جوارح را شروع می‌کند همه آن هفت دسته جوارحی را که عرض خواهم کرد، از پایگاه آن قلب نورانی می‌شود. پس این هم قسمت دوم عرایض بنده.

۳. تأثیرات قلب بر جوارح چیست؟

من از آن به دلیل ضیق وقت عبور کنم. قسمت سوم بحث این است که قرار است تفصیل در قلب اتفاق بیافتد بر فرض که اتفاق افتاد این چه تأثیراتی دارد؟ تأثیرات قلب بر جوارح را باید بحث کنیم. این هم یک ساختار مباحثاتی است که در روایات، راجع به آن اشاره شده است.

۳/۱. پیروی جوارح هفت‌گانه (چشم‌ها، گوش‌ها، دست‌ها، پاها، فرج، زبان و سر) از قلب

در این روایتی که بنده روی آن تأکید می‌کنم وقتی امارت قلب بر جوارح را توضیح می‌دهد - فعلاً فقط در این روایت - هفت دسته از جوارح را تحت امارت قلب برشمرد است. امام علیه السلام می‌فرماید یکی «عَیْنَاهُ» دو چشم «أَذْنَاهُ» دو گوش «یَدَاهُ» دو

امام صادق علیه السلام فرمودند: «دل میان سینه و گلوگاه لرزان است تا به ایمان بسته شود و چون به ایمان بسته شد، قرار گیرد و این است گفتار خدای عزوجل: «و آنکه ایمان به خدا آرد در دلش راه یابد و آرام گردد.»»

الکافی، ج ۲، ص ۴۲۱

۲۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ قَلْبٌ مَنْكُوسٌ لَا يَبْعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ وَ قَلْبٌ فِيهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَالْحَيَّرُ وَ الشَّرُّ فِيهِ يَعْثَلِجَانِ فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحٌ تَرْهَرُ وَ لَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ.

ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: «دل‌ها سه (گونه) اند: دل وارونه که هیچ خیر و خوبی در آن جا نکند و آن دل کافر است، و دلی که در آن نقطه سیاهی است، و خوبی و بدی در آن با هم در کشمکش باشند، پس هرکدام از آن دل باشد بر آن دیگری چیره گردد، و دلی است باز و گشاده که در آن چراغ‌هایی است تابناک، و نورش تا روز رستاخیز خاموش نگردد و آن دل مؤمن است.» [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳

دست «رِجْلَاةٌ» دو پا «فَرْجُهُ» مرکز شهوتش «لِسَانُهُ» زبانش «رَأْسُهُ» وجه او؛ این هفت مورد، جوارحی هستند که تحت اختیار قلب عمل می‌کنند. شما هرکدام از این هفت مورد را که بشکافید یا به سمت خیر و حلال می‌رود و یا به سمت شر و حرام.

۳/۲. اثرگذاری مستقیم نوع عمل جوارح هفت گانه بر روابط انسانی

اگر مصادیق این حلال و حرام را بشکافید یک اصل را می‌توانید استنباط کنید - هم از پایگاه عیناه و هم از پایگاه «عَيْنَاةُ»، «أُدْنَاةُ»، «يَدَاةُ»، «رِجْلَاةُ»، «فَرْجُهُ»، «لِسَانُهُ»، «رَأْسُهُ» - از هر هفت عضوی که روایت می‌فرماید تحت تصرف قلب عمل می‌کند مسئله پیوستگی یا گسستگی روابط انسانی قابلیت تصور دارد. یعنی شما می‌توانید با زیاتان روابط انسانی را گسسته کنید، می‌توانید با چشمان‌تان، با دستانتان، با پاهایتان، با گوش‌هایتان روابط انسانی را گسسته کنید. کسی که استماع غیبت می‌کند با این فعل گوش دادن خود روابط انسانی را گسسته می‌کند. یعنی اجازه می‌دهد یک مؤمن در نزد او تحقیر شود. در همه این هفت مورد، مسئله مهم گسستگی یا پیوستگی روابط انسانی نهفته است.

۳/۳. بینه شدن روابط انسانی در صورت اصلاح قلب؛ وجه نظام‌سازانه الگوی تفصیل

پس وقتی می‌گوییم می‌خواهیم از پایگاه قلب نظام‌سازی کنیم حیث نظام‌ساز بودن در آثار این جوارح نهفته شده است. منتها چون در روایات درایه نمی‌کنیم، فکر می‌کنیم نظام‌سازی را باید از پایگاه فلسفه و اصول عملیه^{۲۴} جلو ببریم. بگوییم نظام‌سازی «ما لا نص فیه» [موضوعاتی که در مورد آن‌ها روایاتی وارد نشده است]. است و من از طریق اصول عملیه، آن را جلو می‌برم. پس این بحث‌ها چه هست؟ شما دقت نمی‌کنید. همه احکامی که این هفت عضو را تحت امارت قلب، از نفاق و کفر به ایمان هدایت می‌کند؛ در واقع نظم جامعه را پیوسته می‌کند و جلوی اصطکاک در روابط انسانی را می‌گیرد. مثلاً چرا احکام چشم وضع شده‌اند؟ برای اینکه روابط انسانی گسسته نشود. یکی از آثار احکام چشم همین است. به شما می‌گوید به ناموس طرف مقابل در حد چشم هم توجه نکن. یعنی دارد چکار می‌کند؟ یعنی دارد جلوی اصطکاک در حوزه روابط انسانی را می‌گیرد. حتی در جوامعی که غیرت را از بین برده‌اند، بر سر جنس مخالف، درگیری اتفاق می‌افتد و رقابت وجود دارد. این مسئله‌ای است که به شکل پیش‌فرض در آن عشق‌های مثلی - به اصطلاح امروزی‌ها - اتفاق می‌افتد. خدای متعال با احکام مربوط به چشم جلوی این اصطکاکات در روابط انسانی را از همان اول می‌گیرد. یکی از آثار احکام چشم همین است دیگر. در مورد گوش هم همین‌طور است؛ می‌گوید حتی حاضر نشو تحقیر فرد مؤمن را استماع کنی؛ تا برسد به اینکه اقدام به تحقیر او کنی. حتماً دیده‌اید که حکم غیبت‌شونده و غیبت‌کننده یکی است. از پایگاه دست، پا، فرج، لسان و وجه هم که بسیار روشن است. یعنی اگر این هفت عضو تحت امارت قلب مفتوح قرار نگیرد، منشأ اختلال در روابط انسانی قرار می‌گیرد. چرا آقایان می‌گویند مسئله نظام‌سازی از مسائل «ما لا نص فیه» است؟ خودشان دقت نمی‌کنند؛ وگرنه اگر دقت کنیم نص فراوانی در این حوزه وجود دارد. بنابراین وقتی شما دارید تأثیرات قلب بر جوارح را بحث می‌کنید با دقت در نوع تأثیرات دارید مسئله نظام‌سازی را تشریح می‌کنید. درست است دارید یک اتفاق درونی را توصیف می‌کنید و می‌گویید قلب مفتوح شده و جوارح تحت تأثیر این قلب قرار می‌گیرند ولی اگر نوع تأثیر را بشکافید دارید نظام‌سازی و جامعه‌سازی را بحث می‌کنید. حالا

۲۴. اصول عملیه: يك سلسله وظایف عملیه‌ای هستند که از سوی شارع مقدس جعل و تشریح شده‌اند به منظور بیرون بردن مکلف از حیرت و سرگردانی و هیچ‌گونه کاشفیتی از واقع ندارند یعنی اگر مکلف سر دوراهی قرار گرفت که انجام بدهد یا نه؟ اینجا اصول عملیه به فریادش می‌رسد و او را از تحیر خارج می‌سازد. اصول عملیه نام دیگرش ادله فقاهتیه است و در طول اصول لفظیه عقلائییه و ادله اجتهادیه هستند.

إن شاء الله وقتی به دوره تفصیلی الگوی تفصیل وارد شدیم، ساختار روابط انسانی را با این روایت هفت مورد بحث می‌کنیم. می‌گوید اگر شما هفت عضو از جوارح خود را کنترل کنید، نظام‌سازی اختیاری را محقق کرده، روابط انسانی را از اصطکاک عبور داده و به سمت مودت و پیوستگی رفته‌اید. این یک بحث است.

۳/۴. اجتماعی شدن توحید به دلیل محوریت احتساب خداوند در بهینگی روابط انسانی؛ یکی دیگر از نتایج الگوی تفصیل

هم‌زمان با این تأثیری که قلب بر جوارح دارد توحید و اتکای به الله هم نهفته شده است. کسی سؤال می‌کند که برای چه با دو دستم مال دیگری را به مال خود اضافه نکنم؟ بالأخره این سؤال برای افراد پیش می‌آید. چون همه انسان‌ها دارای فقر هستند. اینجا بلافاصله پای احتساب الهی و بشارت و انذار الهی باز می‌شود. یعنی اگر کسی جبران الهی را در وعاء فکر خودش حساب نکند - حالا چه جبران از نوع انذار و چه جبران از نوع تبشیر - این فرد عملاً به این نتیجه نمی‌رسد که از تجاوز از پایگاه ید عبور کند. پس توحید از اینجا متولد شد؛ منتها نه توحید به نحو برهان صدیقین^{۲۵} بلکه توحید به نحوی که اثرش در جامعه‌سازی توحیدی معلوم است. در سایر بحث‌ها هم همینطور است: تنها عاملی که باعث می‌شود این جوارح ذیل امارت قلب به سمت کفر و نفاق نروند و به سمت ایمان بروند احتساب و وعده الهی است. پس در واقع ساختار تأثیرات قلب در بطن اینک دارد امارت قلب بر جوارح را بحث می‌کند هم مفهوم کاربردی توحید را بحث می‌کند و هم اثر نظام‌سازانه قلب را بحث می‌کند. همه این‌ها در مفهوم قلب خوابیده است. در حالی که ما در مباحثات، این‌ها را جدا بحث می‌کنیم. می‌گوییم یک خدایی هست - که حالا این را باید در عالم ذهن گفتگو کنیم - یک روابط انسانی‌ای است و یک جوارحی هم هست؛ یعنی اینها را بریده بحث می‌کنیم. اما کلمات امام علیه السلام دقیق است: می‌گوید امارت قلب، امارت بر هفت عضو است. با دقت در نوع امارت قلب بر این هفت نوع عضو [متوجه می‌شویم که] در آن نظام‌سازی و توحید نهفته است؛ لذا اگر قلبی ایمان داشت، به محوریت آن ایمان در روابط انسانی خودتنظیمی اتفاق می‌افتد اما اگر قلبی به سمت کفر و نفاق رفت، اصطکاک را به عنوان پیش‌فرض در روابط انسانی و توحید پذیرفته است. این نیز مسئله مهمی است من به تویی که آقایان بر اعتقادات و اخلاق و فقه زدند، اشکال می‌کنم، نمی‌توان این موارد را بریده از هم بحث کرد همه درون یکدیگر اندکاک دارند؛ یک بُعد احکام، توحید و اخلاق و عرفان است، بُعد دیگر آن نظام‌سازی است؛ همه به نحو بُعد در هم نهفته شده‌اند و در یکدیگر اندکاک دارند. وقتی یک چیز بُعد دیگری است، غیر از این است که یک چیز جزء چیز دیگری باشد؛ وقتی می‌گوییم امر الف جزء امر ب است یعنی می‌توان این موارد را از هم جدا کرد، اما وقتی می‌گوییم بُعد یکدیگرند یعنی لاینفک و آثار متفاوت یک امر هستند. احکام کتاب خدا بُعد اخلاقی و اعتقادی دارند، یعنی بُعد اعتقادی هم در آن وجود دارد و همه این‌ها را باید با یکدیگر بحث کرد؛ إن شاء الله این بحث را در آینده می‌شکافم. بنابراین با این شرحی که دادیم تقسیم‌بندی [احکام به] فردی و اجتماعی هم معنا پیدا نمی‌کند؛ نمی‌توان گفت که یکسری احکام فردی و یکسری احکام اجتماعی داریم. من یک سؤال می‌پرسم: خصوصی‌تر از نیت فعلی را سراغ دارید؟ با این شرحی که دادم این فعل خصوصی، فعل نظام‌ساز و جامعه‌ساز نیز است؛ با گسترش درایه از همه این تفکیک‌ها عبور می‌کنیم. این مسئله بحث مهمی بود که لازم دانستم آن را بحث کنم، خیلی مهم است

۲۵. برهان صدیقین از براهین فلسفی اثبات وجود خداست؛ برای شناخت برهان امکان و وجوب (برهان صدیقین سینیوی) ر.ک کشف‌المراد،

ص ۲۸۰ / برای شناخت برهان صدیقین صدرایی ر.ک الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲.

که وقتی نظام‌سازی فقهی می‌کنید، به نوع استظهارتان [توجه کنید]. آن فقهی که به دنبال کشف معذّر و منجّر^{۲۶} است، چون پیش‌فرض اولیه‌اش کشف معذّر و منجّر است نمی‌تواند از این روایت نحوه نظام‌سازی را استخراج کند اما اگر پیش‌فرض تغییر کرد و گفتید که می‌خواهم مسیر هدایت را از آیات و روایات بیرون بیاورم، از همین احکام [نظام‌سازی استخراج می‌کنید]. برای مثال در باب غیبت به این نیت که حد و مرز معذّر و منجّر چیست وارد بحث شدید! درحالی‌که اگر روایات ثبت و تحلیل آن را اضافه کنید، متوجه می‌شوید که [فقه نظام دارد]. برادر خوبم آقای فاضل لنکرانی پرسیده بود: «در کجای فقه نظام‌سازی اتفاق می‌افتد؟»^{۲۷} اگر قواعد اصولی تغییر یابد، معلوم می‌شود که از طهارت تا دیات نظام‌سازی است، من یک نمونه‌اش را شرح دادم و گر نه همه احکام همین‌گونه است، منتها نظام‌سازی از پایگاه خودتنظیمی در روابط انسانی؛ یعنی انسان‌هایی که خودشان تمایل دارند به اینکه یک رابطه انسانی پیوسته و از سر تألیف و الفت با دیگران داشته باشند. می‌رسد تا جایی که قرآن می‌فرماید: «صَفًّا كَانْتَهُمْ بُنِيَانٌ مَرْصُوصٌ»^{۲۸} در برابر دشمن یک تکه می‌شوند. این هم یک بحث بود در بخش سوم سعی کردم ساختار تأثیرات قلب را بحث کنم. به فضل الهی به نحوی ساختار تأثیرات قلب بر جوارح را توضیح دادم که معنای ساختار تأثیرات قلب در حوزه نظام‌سازی نیز در ذهن‌ها متولد شود، معنای ساختار تأثیرات قلب در حوزه ارتباط با خدا نیز واضح شود. ولی بیان من این موارد را تفکیک کرد، این موارد همه یک واقعیت مشخص هستند و آن هم مسئله قلب سلیم است.

۴. ساختار احیای قلب چیست؟

۴/۱. مدیریت فرآیند اقرار نارضا در محیط قلب؛ موضوع خطای در تفکر و لزوم مدیریت این فرآیند برای احیای قلب
به محور چهارم عرایضم برسم: حالا اگر خواستیم چنین قلبی را در اختیار داشته باشیم، همان قلبی که آن پنج کار را انجام می‌دهد [چه کار باید کرد؟] امام رضا علیه السلام فرمود آخر مقامات بشر، مقام رضاست؛^{۲۹} مؤید همین روایتی است که امام صادق

۲۶. حجت اصولی عبارت از هر چیزی است که متعلق خود را به حسب جعل شرعی اثبات کند. به بیان دیگر هرگاه مکلف به چنین حجتی عمل کند و عمل او با واقع مطابقت نکند، می‌تواند به وسیله آن بر مولی احتجاج کند، و خود را در عمل به آن معذور بداند اگر بر طبق آن عمل نکند و در نتیجه واقع از او فوت شده باشد، مولی می‌تواند بدان وسیله احتجاج کرده، و او را درخور کیفر بداند. (معذرت و منجرت)

فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

۲۷. حجت الإسلام والمسلمین محمدجواد فاضل لنکرانی در مراسم نکوداشت ارتحال آیت‌الله موسوی اردبیلی در دانشگاه مفید اظهار داشت: «ما این مقدار که در فقه کار کردیم چیزی به نام نظام نداریم، نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام قضایی، نباید این عنوان چشم و گوش ما را پر کند که بگوئیم اسلام نظام دارد، نه، اسلام در هر زمینه‌ای احکام جزئی دارد، قواعد دارد.»

مؤسسه فقاها و تمدن‌سازی اسلامی: yon.ir/M-mxF

۲۸. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانْتَهُمْ بُنِيَانٌ مَرْصُوصٌ / سورة مبارکه الصف، آیه ۴

خدا کسانی را دوست دارد که صف‌زده در راه او جهاد می‌کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی بولادین و استوارند.

۲۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاعَ عَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ فَقَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ إِتْمَا هُوَ «(۳) الْإِسْلَامُ وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ بَدْرَجَةٌ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بَدْرَجَةٌ وَالتَّقْوَى فَوْقَ التَّقْوَى بَدْرَجَةٌ وَ لَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلٌ مِنَ الْيَقِينِ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ الْيَقِينُ قَالَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّمَوُّيُضُ إِلَى اللَّهِ قُلْتُ فَمَا تَقْسِيْرُ ذَلِكَ قَالَ هَكَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع.

یونس گوید: از امام رضا علیه السلام راجع بایمان و اسلام پرسیدم، فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: همانا دین فقط اسلامست، و ایمان یک درجه بالاتر از آنست و تقوی یکدرجه بالاتر از ایمانست و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است و میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است، عرضکردم یقین چیست؟ فرمود: توکل بر خدا و تسلیم خدا شدن و راضی بودن بقضاء خدا و واگذاشتن کار بخدا، عرضکردم: تفسیر این چیست؟ فرمود: امام باقر علیه السلام چنین فرموده است. [ترجمه مصطفوی]

عاشق در قسمت آخر وظایف قلب، رضا و تسلیم را با یکدیگر بیان کردند؛ آخرین مقامات همین مقامات رضا و تسلیم است. خب قلبی که قرار است از اقرار شروع کند، یعنی انکار نکند و یک حق را قبول کند، و به تسلیم و رضا برسد [چگونه بدست می‌آید؟] نقطه شروع رسالت قلب عدم انکار یک حقیقت روشن و فهم آن است؛ چون کار قلب تعقل و تفقه و تفهم است، چون این سه کار در قلب اتفاق می‌افتد، می‌فهمد. لذا [از اشخاص توقع می‌رود] که چون می‌فهمند، لا اقل انکار نکنند، این اول مقامات است، یک شخص قبول کند این حقایق وجود دارد و انکار نکند. تا بعد برسد به جایی که خود شخص در حوزه عمل به تسلیم و رضا برسد، یعنی رضایت دهد و خودش هم بر مبنای آن حقایق قبول کند، یک مراتبی است در ایمان که از اقرار آغاز و به تسلیم و رضا ختم می‌شود. حالا اگر خواستیم چنین قلبی داشته باشیم [چه کار باید کنیم؟] یعنی قلبی که «الَّذِي بِهِ تَعْقِلُ، الَّذِي بِهِ تَفْقَهُ، الَّذِي بِهِ تَفْهَمُ وَ هُوَ أَمِيرُ الْبَدَنِ» چه کار کنیم قلبمان که این امکانات را دارد بتواند از اقرار تا تسلیم و رضا خود را مدیریت کند؟ این مطلب را با منطق صوری مقایسه کنید که می‌گوید باید انطباق اتفاق بیافتد! می‌گوید صوری را برایت بحث می‌کنم که انطباق و اندراج صغری در کبری^{۳۰} اتفاق بیافتد. امام عاقل می‌فرماید نه! می‌خواهم از اقرار تا تسلیم و رضا برایت اتفاق بیافتد. علم باید منتهی به سیر تکاملی اقرار تا تسلیم و رضا شود.

۴/۱/۱. قرار دادن انطباق در ذهن به عنوان موضوع خطای در تفکر توسط منطق صوری

یک وقت این مسئله را تنزل می‌دهید و می‌گویید برای تو چارچوب صوری را بحث می‌کنم که به انطباق برسی!

۴/۱/۲. محور قرار دادن هماهنگی و عدم هماهنگی در منطق سیستمی به عنوان معیار منطق‌سازی

یا در منطق سیستمی یک چارچوب صوری را بحث می‌کنید که هماهنگی و عدم هماهنگی بدست بیاید. برای مثال یک متغیر اصلی را انتخاب می‌کنم و می‌خواهم رنگ هندوانه را عوض کنم، این غرض و برآیند بنده می‌شود، کدام متغیرها و ژن‌ها را تغییر دهم تا به جای اینکه هندوانه سبز تولید شود، هندوانه زرد تولید شود؟ معیار منطق‌سازی، هماهنگی و عدم هماهنگی در راستای آن هدف انتخاب شده می‌شود. منطق فازی و منطق سیستمی نیز همین‌گونه است؛ یک هدف و برآیند نهایی انتخاب می‌شود و سعی می‌شود متغیرها در اختیار آن برآیند نهایی قرار بگیرند، خیلی از متغیرها نیز صفر فرض می‌شوند. چون نظام متغیرهای عالم قابل شمارش نیست، مجموعه عظیمی از متغیرها را صفر فرض می‌کنند. فقط همان مجموعه متغیرهایی که در اختیار هدف نهایشان است را بحث می‌کنند. خب یک مبنای معرفت‌شناسی به شما می‌دهد، می‌شود منطق سیستمی و نگاه پوزیتیویستی!

کافی ج ۲ ص ۵۲

۳۰. اندراج: در بین مصادیق کلی داخل بودن، مانند اندراج افراد انسان در بین افراد حیوان، و افراد حیوان در بین افراد جسم نامی.

اندراج را برای تجسم به صورت دوائر متداخل نشان می‌دهند: «و نه هرچه اضافی برو صادق است، حقیقی برو صادق است، چه اضافی بر کلیات می‌شاید که صادق شود چون حیوان که جزوی اضافی است به سبب اندراج او در تحت جسم نامی» (دره التاج، ۲۷)

فرهنگ اصطلاحات منطقی، ص ۳۲

۴/۱/۳. قرار دادن ارتقا و عدم ارتقا و تکامل و عدم تکامل به عنوان موضوع خطای در تفکر توسط فرهنگستان علوم اسلامی

یک وقت در مدل فرهنگستان فکر می‌کنید که ارتقا و عدم ارتقا را بحث می‌کنند، تکامل و عدم تکامل را بحث می‌کنند. تکامل و عدم تکامل را نیز به تولی به ولایت و اجمالی بحث می‌کنند.^{۳۱} مناسب مفهوم ارتقا فقط تولی است، همین یک جمله را می‌گویند!

۴/۱/۳/۱. ناتوانی فلسفه در تشریح فرایند تکامل، به دلیل عدم اشراف بر ولایت الله و بر مسئله قدر و تقدیر؛ اشکال مبنای**فرهنگستان**

وقتی می‌خواهی عملیاتی شدن ارتقا و عدم ارتقا را بگویی، می‌روی به این سمت که فقط باید تولی اتفاق بیافتد و بیشتر از این بحث نمی‌کنی! و اگر هم بحث کنی حجیت اتفاق نمی‌افتد، چون نمی‌توانی از طریق بحث‌های فلسفی انتظارات و امدادهای ولایت را تشریح کنی! حتی نمی‌توانید تفاوت قدر سطح تولی را بحث کنید! اما در منطق معرفت‌شناسی ما که ذیل الگوی تفصیل بحث می‌شود - اگر بخواهم به عبارت فرهنگستانی توضیح دهم - ذیل مسئله اسماء فرایند ولایت را تشریح می‌کنیم و ذیل مسئله تقدیر و مناسب آن فرایند تولی را بحث می‌کنیم. این، جایی است که فلسفه مرحوم سید منیر به آن ورود نداشته است و اساساً هیچ دستگاه فلسفی‌ای نمی‌تواند به آن ورود پیدا کند چون توصیف نوع ولایت الله و نوع تولی به الله خارج از حد اشراف فلسفه است. از یک طرف تشریح ولایت نیاز به اشراف به مقام اسماء دارد - به تعبیر آقایان نیاز به علم الاسماء دارد - از طرفی هم بهینه سطح تولی نیاز به اشراف به مسئله قدر و تقدیر دارد و هر دو خارج از علم بشری است؛ یعنی گزارش اسماء و فرایند کارکرد آن و گزارش تقدیر - که در واقع بیان بخش تولی است - در اختیار نظام ربوبی، دستگاه پیامبران است و به دست انسان‌های عادی نیست. البته خود پیامبران هم همه ابعاد آن را متوجه نیستند؛ مثلاً می‌گویند مقام حضرت ادریس مابین آسمان چهارم و پنجم است^{۳۲} یعنی ربوبیت الهی را تا سطح آسمان چهارم و پنجم متوجه می‌شود و اگر شما به سراغ

۳۱. عبد با تولی خود نسبت به مولا، ولایت او را در توسعه فاعلیت خود طلب می‌نماید و این توسعه فاعلیت، زمینه تصرف فاعل را در مادون خود فراهم می‌کند. بنابراین حداقل حرکت، به تقوم سه فاعلیت تفسیر می‌شود:

الف) فاعلیت مطلقه ربوبی؛ این مرتبه فاعلیت، اصل ظرفیت تولی را در عبد ایجاد می‌نماید و شرایط ولایت و سرپرستی او را فراهم می‌آورد (ولایت).

ب) فاعلیت عبد در طلب سرپرستی مولا؛ در این مرتبه فاعلیت، عبد برای توسعه فاعلیت خود تقاضای سرپرستی می‌کند (تولی).

ج) فاعلیت مطلقه ربوبی متناسب با میزان طلب و تقاضای عبد و حکمت و مشیت او را امداد نموده و برای او فاعلهای متعلق به اراده اش ایجاد می‌نماید. با تصرف عبد در فاعلهای تبعی که برای او ایجاد شده، توسعه اراده واقع می‌شود (تصرف) که در این تصرف فاعلیت عبد متقوم به فاعلیت مولی واقع می‌شود.

آدرس مطلب در سایت رئیس فرهنگستان علوم اسلامی: yon.ir/2gDAU

۳۲. ابي عن ابن ابي عمير، عن حدثه، عن ابي عبدالله قال: إن الله تبارك وتعالى غضب على ملك من الملائكة قطع جناحه وألقاه في جزيرة من جزائر البحر، فبقي ماشاء الله في ذلك البحر، فلما بعث الله إدریس جاء ذلك الملك إليه فقال: يا نبي الله ادع الله أن يرضي عني ويرد علي جناحي، قال: نعم، فدعا إدریس ربه فرد الله عليه جناحه ورضي عنه، قال الملك لإدریس: ألك إلي حاجة؟ قال: نعم، أحب أن ترفعني إلى السماء حتى أنظر إلى الملك الموت، فإنه لا تعيش لي مع ذكره، فأخذ الملك إلى جناحه حتى انتهى به إلى السماء الرابعة فإذا ملك الموت جالس يحرك رأسه تعجبا، فسلم إدریس على ملك الموت وقال له: مالك تحرك رأسك؟ قال: إن رب العزة أمرني أن أقبض روحك بين السماء الرابعة والخامسة، فقلت: رب كيف يكون هذه وغلظ السماء الرابعة مسيرة خمسمائة عام، ومن السماء الرابعة إلى السماء الثالثة مسيرة خمسمائة عام ومن السماء الثالثة إلى الثانية مسيرة خمسمائة عام وكل سماء وما بينهما كذلك، فكيف يكون هذا؟! ثم قبض روحه بين السماء الرابعة والخامسة وهو قوله: «ورفعناه مكانا عليا» قال: وسمي إدریس لكثرة دراسة الكتب.

«ابن ابي عمير» در سلسله احاديثش از امام صادق عليه السلام چنین نقل می‌کند که خداوند فرازند بر یکی از فرشتگانش خشم گرفت و بال‌هایش را قطع کرد و او را در یکی از جزیره‌های دریای سرخ فرود آورد. در روزگار ادریس عليه السلام آن فرشته نزد وی آمد و گفت: ای پیامبر، از خدا

آسمان ششم بروید، حضرت ادریس اتفاقاتی را که درباره امر آسمان ششم است را درک نمی‌کند. وقتی درباره مقام حضرت ابراهیم صحبت می‌کنید، ایشان در آسمان هفتم است؛^{۳۳} یعنی ایشان اتفاقاتی را که در امر آسمان هفتم رخ می‌دهد درک می‌کنند. وقتی درباره پیامبر خاتم صحبت می‌کنید؛ «فکان قاب قوسین او ادنی»^{۳۴} است؛ یعنی پیامبر بالاتر از آسمان هفتم هم درک دارند که جبرئیل هم این درک‌ها را ندارد. پس ما چطور به یک دستگاه فلسفی بگوییم که ابعاد ولایت را بحث کند. دستگاه فلسفی حداکثر می‌تواند بگوید یک ولایتی وجود دارد و اصل ولایت و تولی را اثبات کند در حالی که ما در مباحثات فقهی همین اثبات‌ها را به شکل دیگری انجام می‌دهیم و با استظهار از آیات و روایات ابعاد ولایت و تولی را هم می‌شکافیم. در بخش چهارم هم همین کار را انجام داده‌ایم؛ در بخش چهارم می‌گوییم: «اقدامات مؤثر بر احیای قلب را باید بحث کرد.» که اگر خواستیم کسی قلب سلیم پیدا کند [چه کار باید کند؟] توجه کنید! انتظار از انطباق به سلامت قلب (مقام رضا در قلب) ارتقاء پیدا کرده است؛ یعنی می‌گوییم اگر کسی فرایند ایجاد رضا و تسلیم را ندید، خطای در تفکر دارد.

۴/۱/۱/۱. وقوع تفصیل و هدایت در قلب و محور قرار دادن ذهن در منطق صوری؛ دلیل غلط بودن مبنای منطق صوری

لذا منطق نمی‌تواند بگوید: «آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر»؛^{۳۵} زیرا دو اشکال به این تعریف وارد است؛ [اول اینکه] چرا ذهن را پایگاه خطا قرار داد و قلب را پایگاه قرار نداد؟ این مسئله را بحث نکرده است. [دوم اینکه] سطح خطایابی در سطح انطباق، هماهنگی، ارتقاء و تکامل به نحو کلی سطح غلطی است. آن کاری که وظیفه ماست این است که ارتقاء را از «اقرار» به «تسلیم» بحث کنیم. درک باید فرایند اقرار به تسلیم و رضا را خط کش و معیار قرار دهد که آیا خطایی در این فرایند و توصیف آن اتفاق می‌افتد یا خیر؟ این اولین تفاوت معرفت‌شناسی فقهی با معرفت‌شناسی‌هایی که آقایان

بخواه که از من خشنود گردد و بال‌های مرا باز گرداند. ادریس نیز چنین دعا کرد و خداوند خواسته‌اش را بر آورد. پس آنگاه آن فرشته به ادریس گفت: آیا خواسته‌ای داری تا بر آورم؟ ادریس گفت: آری، می‌خواهم به آسمان چهارم عروج کنم. فرشته خواسته‌اش را بر آورد. و ادریس خود را در آسمان چهارم یافت و فرشته مرگ را دید که با شگفتی به او می‌نگرد و سرش را تکان می‌دهد. ادریس به او سلام کرد و سبب شگفتی‌اش را پرسید. عزرائیل پاسخ فرمود که خداوند به من فرمان داده است که تا جان تو را در میان آسمان چهارم و پنجم بستانم در حالی که ضخامت آسمان چهارم پانصد سال است و فاصله آسمان چهارم تا سوم پنجاه سال است و آسمان‌های دیگر نیز اینگونه‌اند. آنگاه جان ادریس علیه السلام را میان آسمان چهارم و پنجم ستاند و خداوند فرمود: «وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا» و ادریس از آن روی به این نام خوانده شد که به درس و حکمت الهی بسیار همت می‌گمارد. [ترجمه حسن زاده]

بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۷۷

۳۳. تفسیر القمی اَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ... ثُمَّ صَعَدْنَا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ... إِذَا فِيهَا رَجُلٌ أَشْمَطُ الرَّأْسِ وَاللَّحْيَةِ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ فَقُلْتُ يَا جِبْرَائِيلُ مَنْ هَذَا الَّذِي فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فِي جِوَارِ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ وَ هَذَا مَحَلُّكَ وَ مَحَلٌّ مِّنْ اتَّقَى مِنْ أُمَّتِكَ

حضرت رسول فرمود: وقتی به آسمان هفتم صعود کردیم، و در آنجا هم مردی را دیدم که موی سر و ریش او سیاه و سفید بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم: «ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟» گفت: «این پدرت، ابراهیم (علیه السلام) است و این مقام و محل تو و پرهیزکاران امت تو هم خواهد بود»

بحار الانوار ج ۱۸ ص ۳۱۹ و ۳۲۶

۳۴. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۹ / النجم)

پس [فاصله‌اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر شد. [انصاریان]

۳۵. تعریف علم المنطق ولذلك عرفوا علم المنطق بأنه «آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر»

تعریف علم منطق: ازین روست که در تعریف علم منطق آورده‌اند: «منطق ابزاری از سنخ قانون است که رعایت کردن [و به کارگیری] آن ذهن را از لغزش در اندیشه مصون می‌دارد.

المنطق للمظفر، ص ۸

بحث می‌کنند. ثانیاً این فرایند در قلب اتفاق می‌افتد نه در ذهن بنابراین باید فضای ذهن را برای توصیفات تنزل یافته اصل قرار داد؛ اما اگر می‌خواهید آن خطا را مدیریت کنید، باید فضای قلب را اصل قرار دهید. این اصل ساختار چهارم است. پس شما می‌گویید من مجموعه‌ای از اقدامات برای احیای قلب - قلبی که آن توصیف را داشت و این انتظارات از آن می‌رود - انجام می‌دهم و خطای قلب «من الاقرار الی التسليم» است و خطای قلب یعنی خطای در مدیریت این فرایند. آیا واضح است؟ انسان وقتی روایت می‌خواند سطح انتظاراتش اینگونه بالا می‌آید. اشکال دوم هم این است که به چه علت درک را به ذهن انتقال داده‌اید؟ خطای در فکر مگر در ذهن اتفاق می‌افتد؟ خطای در تفکر در قلب اتفاق می‌افتد.

۴/۲. تبیین ۸ ساختار برای احیای قلب در الگوی تفصیلی

حالا چه کار کنیم که این خطاها اتفاق نیافتد؟ هشت دسته کار باید انجام شود که من بعضی از آن‌ها را می‌گوییم؛

۴/۲/۱. کتابت؛ یکی از ساختارهای احیای قلب

می‌فرماید: «الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ»؛^{۳۶} این قلب با این عرض و طول اتکا بر کتابت دارد، چون از جنود جهل نسیان است. اگر می‌خواهید جنود جهل بر شما حاکم نشود از کتابت استفاده کنید.

۴/۲/۲. تغذیه؛ یکی دیگر از ساختارهای احیای قلب

مسئله دیگر مسئله تغذیه است؛ مثلاً حضرت فرمود که به بخورید تا شجاع شوید.^{۳۷} اگر کسی به بخورد، شجاعت که جزو جنود عقل است تقویت می‌شود و بعداً بهتر فکر می‌کند، بهتر تعقل و تفقه می‌کند. مثلاً یک حرف حق استظهاری به ذهنش می‌رسد، با خود می‌گوید اگر من الآن این را بگویم جامعه از در چالش بیرون می‌آید. امروز یکی از آقایان که با هم مباحثه می‌کردیم به من می‌گفت تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد، دوری نباشد و معرّف اجلی از معرّف باشد و همین‌طور این‌ها را گفت. من هم با فقه‌البیان مباحثی به ایشان گفتم؛ گفتم که تعریف باید تناسب با فطرت داشته باشد، تمایل به غایت داشته باشد و یک تعریف دیگری را بحث کردم. اگر به نخورید با خود می‌گویید هزار سال است منطوق گفته‌اند، ما هم همین‌طور ادامه دهیم؛ یعنی جرئت نمی‌کنید تعارضات منطوق را که در حوزه فکر ورود پیدا کرده است با آیات و روایات بحث کنید. برای کار فکری شجاعت خیلی مهم است. اگر کسی شجاع نباشد، در همان ابتدای کار خلایقیت و توسعه علم در او از بین می‌رود. حالا شما می‌خواهید شجاعت را در خود ایجاد کنید. چطور می‌توان شجاعت را ایجاد کرد؟ حضرت فرمود به

۳۶. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حُسَيْنِ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ.

امام صادق عليه السلام فرمود: «دل به نوشته اطمینان پیدا می‌کند.» [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۵۲

۳۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأُهْدِيَ إِلَيْهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَقْرًا جَلًّا فَقَطَعَ مِنْهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِطْعَةً وَ نَاوَلَهَا جَعْفَرًا فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَهَا فَقَالَ حُذَّهَا وَ كُلَّهَا فَإِنَّهَا تَذَكِّي الْقَلْبَ وَ تُشَجِّعُ الْجَبَانَ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى كُلُّ فَائَةٍ يُصْمِي اللَّوْنَ وَ يُحَسِّنُ الْوَلَدَ.

امام صادق عليه السلام فرمود: «جعفر ابن ابی طالب در حضور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، برای پیامبر يك عدد به هدیه آورده بودند. پیامبر تکه‌ای از آن را برید و به جعفر داد. جعفر خودداری کرد که آن را بخورد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بگیر و بخور؛ زیرا به، قلب را تذکیه و ترسو را شجاع می‌کند.» در روایتی دیگر چنین آمده است: «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «به بخور؛ زیرا به، رنگ پوست را روشن می‌کند و فرزند را زیباروی می‌سازد.»

الکافی، ج ۶، ص ۳۵۷

بخورید. البته کارهای دیگرهم [برای ایجاد شجاعت] هست اما من از پایگاه تغذیه این را مطرح کردم. آقایان دنت می‌خورند، غذاهای فست‌فودی می‌خورند و بعد هم انتظار فهم روایات و «تعقل» را دارند. یکی از بحث‌های شرایط احیای قلب، شرایط حاکم بر قلب است و یک بخش آن هم الگوی تغذیه است. حضرت فرمود انار بخورید تا وسوسه قلبتان از بین برود.^{۳۸} اگر امیرالجوارح دچار وسوسه شد، چشم، پا و گوش دچار وسوسه می‌شود. وسوسه قلب به همه‌جا سرایت پیدا می‌کند. لذا تغییر الگوی تغذیه از کدکس‌هایی که سازمان فائو (سازمان خواربار جهانی)^{۳۹} ارائه داده‌اند به کدکس‌هایی که در روایت است، یک ضرورت است. ما نمی‌توانیم ارزیابی غذا را بر اساس کدکس‌های بین‌المللی انجام دهیم زیرا آن‌ها غذا را بر مبنای تأثیرش بر متابولیسم بحث می‌کنند؛ این‌که یک غذا به چه میزان حاوی ریزمغذی است، به چه میزان دارای درشت مغذی است،^{۴۰} چه مولکول‌های زیستی^{۴۱} در آن وجود دارد.

آن‌ها غذا را با تأثیرش بر متابولیسم بحث می‌کنند که یک غذا چه مقدار حاوی ریز مغذی و درشت مغذی است؟ چه مولکول‌های زیستی در آن وجود دارد؟ که اگر نباشد، فرایند متابولیسم در سلول به چالش کشیده می‌شود؛ یعنی بنای تعریفی

۳۸. وَ يَهْدِي الْإِنْسَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُوا الثُّرْمَانَ فَلَيْسَتْ مِنْهُ حَبَّةٌ تَقَعُ فِي الْمَعْدَةِ إِلَّا أَنْزَلَتْ الْقَلْبَ وَ أَخْرَجَتِ الشَّيْطَانَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.

رسول خدا ﷺ فرمود: «انار بخورید، زیرا هر دانه‌ای از انار که در معده قرار می‌گیرد قلب را نورانی می‌کند، و شیطان را تا چهل روز از دل می‌راند.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵

۳۹. The Codex Alimentarius, or "Food Code" is a collection of standards, guidelines and codes of practice adopted by the Codex Alimentarius Commission. The Commission, also known as CAC, is the central part of the Joint FAO/WHO Food Standards Programme and was established by FAO and WHO to protect consumer health and promote fair practices in food trade.

کدکس المنتاریوس یا «کد غذا» مجموعه‌ای از استانداردها، دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های عملی است که توسط کمیسیون کدکس المنتاریوس به تصویب رسیده است. این کمیسیون، همچنین به عنوان CAC شناخته می‌شود، که بخش اصلی برنامه مشترک مواد غذایی استاندارد FAO / WHO است و توسط فائو و WHO برای حمایت از سلامت مصرف‌کنندگان و ترویج شیوه‌های منصفانه در تجارت مواد غذایی تأسیس شده است.

آدرس مطلب از سایت فائو: yon.ir/OxVml

۴۰. micronutrient, in biology, any chemical element required by living organisms in minute amounts (that is less than ۰.۱ percent by volume), usually as part of a vital enzyme (a cell-produced catalytic protein).

عنصر مغذی، در زیست‌شناسی به هر عنصر شیمیایی مورد نیاز موجودات زنده در مقادیر کم گفته می‌شود (که از حجم آن کمتر از ۰.۱ درصد است.) و معمولاً به عنوان بخشی از آنزیم حیاتی (پروتئین کاتالیزوری تولید شده توسط سلول) هستند.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایرةالمعارف بریتانیکا: yon.ir/Micro

۴۱. Biomolecule, also called biological molecule, any of numerous substances that are produced by cells and living organisms. Biomolecules have a wide range of sizes and structures and perform a vast array of functions. The four major types of biomolecules are carbohydrates, lipids, nucleic acids, and proteins.

مولکول‌های زیستی که مولکول‌های بیولوژیکی هم نامیده می‌شوند، هر یک از مواد متعددی است که توسط سلول‌ها و موجودات زنده تولید می‌شود. مولکول‌های زیستی طیف وسیعی از اندازه‌ها و ساختارها را دارند و عملکرد وسیعی را انجام می‌دهند. چهار نوع اصلی مولکول‌های زیستی کربوهیدرات‌ها، لیپیدها، اسیدهای نوکلئیک و پروتئین‌ها هستند.

آدرس مطلب در دانشنامه رسمی بریتانیکا: britannica.com/science/biomolecule

آن سلول است. سلول هم به معنای اتاقک کوچک است. یک بنای تعریفی را مبنا قرار داده است و مبتنی بر آن، توصیف غذا را شروع کرده است.

اما ما می‌خواهیم کدکس‌های ارزیابی غذا را بر مبنای قلب تغییر دهیم؛ مردم چگونه غذا بخورند تا قلبشان احیا شود؟ این بحث، درک متفاوتی است که به نظرم از لحاظ مفهومی، قابل تفاهم است. من همیشه به دوستانی که در حوزه طب اسلامی هستند اشکال می‌کنم؛ می‌گویم: «شما وقتی می‌خواهید از ارزش غذایی خرفه، تره، جو، سبوس و غیره که دفاع کنید، روی کانال‌هایتان می‌نویسید این‌ها دارای ریز مغذی و درشت مغذی هستند» درحالی که وقتی اهل بیت می‌خواستند ارزش این‌ها را بحث کنند از یک نظام معنایی دیگری بحث کرده‌اند. چرا نظام معنایی اهل بیت را در گفتگوهایمان احیا نمی‌کنیم؟! حالا البته مقداری در طب سنتی احیا شده است؛ مثلاً آن‌ها ارزش غذایی را حول سردی و گرمی و اخلاط اربعه و مزاج بحث می‌کنند، البته آن هم یک معنای تنزل‌یافته‌ای است. «امیرالجوارح»، «امیرالبدن»، «امیرالبدن» و تعابیر دیگری که در مورد قلب است، می‌تواند پایه طراحی کدکس‌های جدیدی برای ارزیابی غذا شود. حالا ان‌شاء الله یک جلسه مستقلی می‌گذاریم و این کدکس‌های ارزیابی غذا در دنیا را نقد و بحث می‌کنیم و ان‌شاء الله جایگزین آن کدکس‌های خودمان را بحث می‌کنیم. خیلی خوب پس این مطلب در بخش تغذیه بود.

۴/۲/۳. نیت؛ ساختار سوم احیای قلب

می‌فرماید: «رَزُقَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ نَيْتِهِ»^{۴۲} پس سومین ساختاری که بر قلب حاکمیت دارد و قلب را احیا می‌کند، مسئله نیت است. قبلاً بحث کردیم که در رأس هرم ساختار رزق، مسئله علم وجود دارد. حالا شما می‌خواهید قلب را از حیث علم، تعقل، تفقه و غیره رشد دهید، اگر در خانه پیامبران بروید، می‌گویند روی مسئله نیت آدم‌ها تمرکز کنید. برای چه یک نفر طلبه می‌شود؟ برای اینکه قاضی شود؟ برای اینکه بعداً جزو مقامات شود؟ خب چنین طلبه‌ای که با چنین نیتی می‌آید، احتمالاً دریافت علمی‌اش خیلی دریافت علمی کمی است. اما یک وقت دیگر کسی می‌فرماید علمای شیعه «مرابط» و «حصن» هستند؛ یعنی نیت کسی این است که «مرابط» شود، «حصن» شود،^{۴۳} «يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ»^{۴۴} را در دستور کار قرار

۴۲. قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَزُقَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ نَيْتِهِ.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: (رزق مرد به اندازه نیتش است.)

عبون الحکم والمواعظ (للبيهي)، ص ۲۶۹

۴۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَأَبْوَابِ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَتَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةً لَا يُسَدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُضُونَ الْإِسْلَامَ كَحِضْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.

امام هفتم علیه السلام فرمود چون مؤمن بمیرد فرشتگان و صومعه‌های زمینی که خدا را در آن عبادت می‌کرده و درهای آسمانی که اعمالش از آن‌ها بالا می‌رفته بر او گریه کنند و در اسلام رخنه‌ای افتد که چیزی آن را نبندد زیرا مؤمنین دانشمند دژهای اسلام‌اند مانند دژهای اطراف شهر. [ترجمه مصطفوی]

الكافي، ج ۱، ص ۳۸

۴۴. و لما فجع الحسين عليه السلام بأهل بيته و ولده و لم يبق غيره و غير النساء و الدراري نادى هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله ﷺ هل من مؤجد يخاف الله فينا هل من مغيث يرجو الله في إغاثتنا و ارتفعت أصوات النساء بالعويل فتقدم إلى باب الخيمة فقال ناولوني علياً ابني الطفل حتى أودعه فناولوه الصبي.

هنگامی که امام حسین علیه السلام دچار مصیبت اهل بیت و فرزندان خود گردید و غیر از آن حضرت و زنان و کودکان کسی باقی نماند آن حضرت فرمود: «یعنی آیا دفاع‌کننده‌ای هست که از زنان و بچگان پیامبر خدا ﷺ دفاع نماید؟ آیا یکتاپرستی هست که در باره ما از خدا خوف داشته باشد؟ آیا

دهد و از امام دفاع کند. تفاوت نیت، موجب تفاوت درک می‌شود که ان شاء الله یک جلسه‌ای بحث می‌کنیم اگر تشخیص دادید نیت مخاطبتان دچار چالش است، چگونه نیت او را ارتقا دهید؛ این جزو بحث‌های کاربردی فقه هدایت است، از غرر مباحث فقه هدایت است که تصمیم‌های مدیریتی را عوض می‌کند. اولاً تشخیص دهید که چگونه نیت کسی تنزل یافته یا ارتقا یافته است، با کدام روایات و چگونه [تشخیص دهید]؟ و بعد هم چگونه نیت آدم‌ها را ارتقا دهید؛ مثلاً نیت ارتقا یافته چیست؟ معیت با رسول است. اساساً شخصی نیت می‌کند که معیت با رسول داشته باشد و بعد سؤال می‌شود که چگونه تشخیص دهیم که این شخص معیت دارد یا نه؟ در خود آیه می‌فرماید: «لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» گاهی می‌بینید کسی سختش است که از جیب خود خرج کند، پس معلوم می‌شود که این شخص در مقام معیت نیست. یا وقتی اتفاقی می‌افتد که نیاز است برای آن آبروی خود را خرج کند، می‌بینید در آن فرد سستی و تردید ایجاد می‌شود، پس معلوم است که نیت معیت ندارد. حالا چگونه می‌شود نیت آدم‌ها را از نیت دنیایی به نیت معیت ارتقا داد؟ خود این یکی از مباحثاتی که باید انجام دهیم.

خب بحث ما طولانی شد. من می‌خواستم تمام ساختار اقدامات مؤثر بر احیای قلب را بحث کنم، اما چون در این وقت کوتاه موفق به درایه در آن‌ها نمی‌شوم، از آنها عبور می‌کنم. پس عرایضم را جمع کنم. ما دنبال این هستیم که در جامعه درک تفصیل یافته در جامعه ایجاد کنیم، این هدف فقه است. از ویژگی‌های درک تفصیل یافته این است که منجر به «تبشیر و تذیر» می‌شود و بر پایه «تنزیل» اتفاق می‌افتد. خب چنین درکی در قلب اتفاق می‌افتد، قلب پایگاه تعقل، تفقه و تفهم است و «امیر جوارح» است، اگر کسی در آن فصیل ایجاد کرد، در واقع بر هفت دسته عضو نظم جدید را حاکم کرده است. بر چشم، گوش، دست، پا، فرج، لسان و رأس. اگر از پایگاه تغییرات قلبی این هفت دسته عضو نظم جدید پیدا کردند، روابط انسانی جامعه هم از پایگاه این تغییرات هفت‌گانه متأثر می‌شود؛ یعنی از یک روابط انسانی گسسته به یک روابط انسانی پیوسته میل پیدا می‌کند. حالا اگر خواستیم چنین فرایندی را ایجاد کنیم؛ یعنی از پایگاه ایجاد درک تفصیلی در قلب به مسئله نظام‌سازی برسیم، باید هشت دسته مواظبت را در دستور کار قرار دهیم. رأس این هشت دسته مسئله کتابت، تغییر نیت و تغییر الگوی تغذیه است، لذا کسانی که می‌خواهند فهم جامعه را تغییر دهند و به سلامت در الگوی تغذیه فکر نمی‌کنند، این‌ها جامعه را به سمت فقه نمی‌برند. این‌ها سه مورد اول هستند و جزء سه مورد مقدماتی ایجاد درک تفصیلی در قلوب هستند. ان شاء الله اگر فرصت دیگری بود اینها را بیشتر محضر دوستان بود تفصیل می‌دهیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فریادرسی هست که برای فریادرسی ما به خدا امیدوار باشد؟ ناگاه صدای زنان به او ویلا بلند شد! امام حسین علیه السلام متوجه خیمه‌ها شد و فرمود: «کودک مرا که علی نام دارد بیاورید تا او را وداع نمایم. آنان آن کودک را به آن حضرت دادند.»

پیوست‌ها

پیوست شماره ۱:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيُّهَا الْعَالِمُ أَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا بِهِ قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْلَى الْأَعْمَالِ دَرَجَةً وَ أَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً وَ أَسْنَاهَا حَظًّا قَالَ قُلْتُ لَا تُخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ أَقَوْلٌ هُوَ وَ عَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ يَبَيِّنُ فِي كِتَابِهِ وَاضِحٌ نُورُهُ نَابِتَةٌ حُجَّتُهُ يَشْهَدُ لَهُ بِهِ الْكِتَابُ وَ يَدْعُوهُ إِلَيْهِ قَالَ قُلْتُ صِفْ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ حَتَّى أَفْهَمَهُ قَالَ الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلٌ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُنْتَهَى تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نَقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَبِيْنٌ وَ يَنْقُصُ وَ يَزِيدُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضٌ مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْغَلُ وَ يَفْقَهُ وَ يَفْهَمُ وَ هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرُدُّ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصُدُّ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهَا عَيْنَاهُ اللَّتَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَ أُذُنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهِمَا وَ يَدَاهُ اللَّتَانِ يَبْتَطِشُ بِهِمَا وَ رِجْلَاهُ اللَّتَانِ يَمْشِي بِهِمَا وَ فَرْجُهُ الَّذِي الْبَاءُ مِنْ قَبْلِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ رَأْسُهُ الَّذِي فِيهِ وَجْهُهُ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضٌ مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهَا فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ وَ فَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ وَ فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَالْإِفْرَاقُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّنْسِلِيمُ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ «صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا» وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْإِفْرَاقُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِفْرَاقِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» وَ قَالَ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ قَالَ «إِنْ تَبُدُّوهُمَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخْفَوْهُمُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِفْرَاقِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَ أَقَرَّ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» وَ قَالَ: «وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهِنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَسْمَعَ عَنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يُعْرَضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ الْإِضْعَاءُ إِلَى مَا أَسْحَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ فِي ذَلِكَ «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْفُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» ثُمَّ اسْتَشَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْضِعَ التَّنْسِيَانِ فَقَالَ «وَ إِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَعْفُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» وَ قَالَ «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» وَ قَالَ «وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» وَ قَالَ «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يُضْغِي إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ

يَعْرِضُ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ » فَهَاهُمْ أَنْ يُنْظَرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَ أَنْ يُنْظَرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أُخِيهِ وَ يَحْفَظُ فَرْجَهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ وَ قَالَ « وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ » يَعْضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ « مِنْ أَنْ تُنْظَرَ إِحْدَاهُنَّ إِلَى فَرْجِ أُخْتِهَا وَ تَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهَا وَ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الرَّثَا إِلَّا هَذِهِ آيَةٌ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ ثُمَّ نَظَمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَ اللَّسَانِ وَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ فِي آيَةٍ أُخْرَى فَقَالَ « وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ » يَعْني بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَ الْأَفْحَادَ وَ قَالَ « وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا » فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ مِنْ غَضِّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ أَنْ لَا يَبْطِشَ بِهِمَا إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يَبْطِشَ بِهِمَا إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمَا مِنَ الصَّدَقَةِ وَ صَلَةِ الرَّحِمِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الطَّهْرِ لِلصَّلَاةِ فَقَالَ: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ » وَ قَالَ « فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَصَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْنَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِذَا مَنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ، - فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ لِأَنَّ الصَّرْبَ مِنْ عِلَاجِهِمَا وَ فَرَضَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ أَنْ لَا يَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمَا الْمَسْيَ إِلَى مَا يُرْضِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ « وَ لَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا » وَ قَالَ « وَ إِمْسِكُوا فِي مَشْيِكُمْ وَ أَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ » وَ قَالَ فِيمَا شَهِدَتْ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى أَنْفُسِهِمَا وَ عَلَى أَرْبَابِهِمَا مِنْ تَضْيِيعِهِمَا لِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ فَرَضَهُ عَلَيْهِمَا « الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلُّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » فَهَذَا أَيْضًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ السُّجُودَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ فَقَالَ « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! إِزْكُوا وَ أَسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » فَهَذِهِ فَرِيضَةٌ جَامِعَةٌ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ « وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا » وَ قَالَ فِيمَا فَرَضَ عَلَى الْجَوَارِحِ مِنَ الطَّهْرِ وَ الصَّلَاةِ بِهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا صَرَفَ نَبِيَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ عَنِ الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: « وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ » فَسَمَّى الصَّلَاةَ إِيْمَانًا فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَافِظًا لِجَوَارِحِهِ مُوفِيًا كُلَّ جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُسْتَكْمِلًا لِإِيْمَانِهِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ حَانَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا أَوْ تَعَدَّى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَاقِصَ الْإِيْمَانِ قُلْتُ قَدْ فَهِمْتُ نَقْصَانَ الْإِيْمَانِ وَ تَمَامَهُ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ زِيَادَتُهُ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: « وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَكُنْ زَادَتُهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ » وَ قَالَ « نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى » وَ لَوْ كَانَ كُلُّهُ وَاحِدًا لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَ لَا نَقْصَانَ لَهُ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَى الْآخَرَ وَ لَأَسْتَوَتْ النِّعَمُ فِيهِ وَ لَأَسْتَوَى النَّاسُ وَ بَطَلَ التَّفْضِيلُ وَ لَكِنْ بَتَمَامِ الْإِيْمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ وَ بِالزِّيَادَةِ فِي الْإِيْمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُونَ بِالدرجاتِ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِالنَّقْصَانِ دَخَلَ الْمَفْرُطُونَ النَّارَ.

ابو عمرو زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «ای عالم! به من خبر ده کدامیک از اعمال نزد خدا فضیلتش بیشتر است؟» فرمود: «آنچه خدا عملی را جز به آن نپذیرد.» گفتم: «آن چیست؟!» فرمود: «ایمان به خدائی که جز او شایان پرستشی نیست، عالی‌ترین درجه و شریف‌ترین مقام و بالاترین [روشن‌ترین] بهره است.» عرض کردم: «به من نمایی فرماید که آیا ایمان گفتار و کردار است یا گفتار بدون کردار؟» فرمود: «ایمان تمامش کردار است و گفتار هم برخی از کردار است که خدا واجب کرده و در کتابش بیان فرموده، به وجوبی که نورش روشن است و حجتش ثابت و قرآن به آن گواهی دهد و به سوبش دعوت کند.» عرض کردم: قربانت گردهم، ایمان را برایم شرح ده تا بفهمم، فرمود: ایمان حالات و درجات و طبقات و منازلی دارد، که برخی از آن تمامست و به نهایت کمال رسیده (مانند ایمان اولیاء خدا) و برخی ناقص است و نقصانش هم واضح است (مانند ایمان متجاهرین بفسق) و برخی راجح است و رجحانش هم زیاد است (مانند کسی که بیشتر وظائف ایمانی را انجام می‌دهد).

عرض کردم: مگر ایمان هم تمام و ناقص و زیاد می‌شود؟ فرمود: آری. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: «زیرا خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اعضاء بنی آدم واجب ساخته و قسمت نموده و پخش کرده است، و هیچ عضوی نیست، جز آن که وظیفه‌اش غیر از وظیفه عضو دیگر است. یکی از آن اعضاء قلب انسان است که وسیله تعقل و درک و فهم اوست و نیز فرمانده بدن اوست که اعضاء دیگرش بدون رأی و فرمان او در کاری ورود و خروج نمایند. و دیگر از اعضایش دو چشم اوست که با آنها می‌بیند و دو گوش اوست که با آنها می‌شنود و دو دستی که دراز می‌کند و دو پائی که راه می‌رود و فرجی که شهوتش از جانب اوست و زبانی که با آن سخن می‌گوید و سری که رخسارش در آن است. پس هر يك از این اعضاء وظیفه ایمانش غیر از وظیفه ایمانی عضو دیگر است، طبق دستوری که از خدای - تبارک اسمہ - رسیده و قرآن به آن ناطق و گواه است. بر دل واجب شده غیر از آنچه بر گوش واجب شده، و بر گوش واجب گشته غیر از آنچه بر چشم واجب گشته و بر چشم واجب آمده غیر آنچه بر زبان واجب آمده و بر زبان واجب گردیده غیر آنچه بر دست واجب گردیده، و بر دست واجب شده غیر آنچه بر پا واجب شده و بر پا واجب گشته غیر آنچه بر فرج واجب گشته و بر فرج واجب آمده غیر آنچه بر رخسار واجب آمده است. اما آنچه از ایمان بر دل واجب گشته، اقرار و شناسائی و تصمیم و رضایت و تسلیم است باینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست، او معبودیست یکتا که همسر و فرزند ننگرفته و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست ﷺ و اقرار نمودن به آنچه از جانب خدا آمده، از پیغمبر یا کتاب. این است آنچه خدا از اقرار و معرفت بر دل واجب ساخته و این عمل دل است و همین است قول خدای عز و جل: «به جز کسی که مجبور شود، ولی دلش به ایمان قرار دارد، اما کسی که دلش به کفر باز شده، ۱۰۶ سوره ۱۶) و فرماید: «همانا بیاد خدا دلها آرام گیرد، ۲۸ سوره ۱۳)» و فرماید: «کسانی که با زبان خود ایمان آورده و دلشان ایمان نیاورده است، ۴۱ سوره ۵)» (آیه در مصحف چنین است: «مَنْ أَلْدَيْنَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ») و فرماید: «اگر آنچه در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمائید خدا شما را از آن حساب می‌کشد، سپس هر که را خواهد می‌آمرزد و هر که را خواهد عذاب می‌کند، ۲۸۴ سوره ۲)» این است آنچه خدا از اقرار و معرفت بر دل واجب ساخته و این عمل دل است و سر ایمان. و خدا بر زبان واجب ساخته، گفتار و بیان از جانب دل را به آن چه باور کرده و اقرار نموده. خدای تبارک و تعالی فرماید: «به مردم سخن نیکو گوئید ۸۳ سوره ۲)» و فرموده: «گفتند به خدا و آنچه به ما و شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و شما یکی است و ما تسلیم او هستیم ۴۶ سوره ۲۹)» این است آنچه خدا بر زبان واجب کرده و این عمل زبان است. و بر گوش واجب ساخته که از شنیدن آن چه خدا حرام کرده دوری گزیند و از آنچه خدای عز و جل نهی فرموده و برای او حلال نیست و از شنیدن آنچه خدا را بخشم آورد، روگردان شود، و در این باره فرموده: «به تحقیق خدا در کتاب بر شما نازل فرموده که چون به شنوید آیه‌های خدا را منکر میشوند و مسخره می‌کنند با آنها نشینید تا در سخنی دیگر وارد شوند، ۱۴۰ سوره ۴)» سپس خدای عز و جل مورد فراموشی را استثنا نمود و فرمود: «و اگر شیطان از یاد برد، پس از یاد آمدن با گروه ستمگران نشین، ۶۸ سوره ۶)».

و باز فرمود: «مژده بده آن بندگانم را که سخن را می‌شنوند و از نیکوترش پیروی می‌کنند، ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشانند خردمندان، ۱۸ سوره ۳۹)» و فرموده است: «به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همان کسانی که در نمازشان فروتنند، و کسانی که از شنیدن یاوه روی گردانند و همان کسان که زکات پرداخت کنند، ۳ سوره ۲۳)» و فرمود: «و چون یاوه‌ئی شنوند، از آن روی بگردانند و گویند ما اعمال خود داریم و شما اعمال خود، ۵۵ سوره ۲۸)» و فرمود: «و زمانی که بر ناپسندی گذرند با بزرگواری گذرند، ۷۲ سوره ۲۵)» این است وظیفه ایمانی که بر گوش واجب شده که به آنچه برای او حلال نیست گوش فرا ندهد. و بر چشم واجب شد که بآنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد، و از آنچه خدا نهی فرموده و برای او حلال نیست روی گردان شود، همین عمل ایمانی چشم است، پس خدای تبارک و تعالی فرمود، «به مردان مؤمن بگو گاهی دیدگان خود فرو بندند (یعنی در برابر حرام نه در همه جا) و فروج خود نگهدارند، ۲۹ سوره ۲۴)» پس مردان را نهی فرمود که بعورت‌های خود بنگرند و مردی بفرج برادرش بنگرد و باید فرجش را از نظاره دیگران حفظ کند و فرمود: «بزنهای مؤمنه بگو گاهی دیدگان خود را فرو بندند و فروج خویش محفوظ دارند، به اینکه زنی بفرج خواهرش ننگرد و نیز باید فرج خود را حفظ کند از نظاره دیگران و

فرمود: آنچه حفظ فرج در قرآنست مربوط به زناست مگر این آیه که مربوط بنگریستن است. آنگاه خدا آنچه را بر دل و زبان و گوش و چشم واجب ساخته. در آیه دیگر برشته کشیده و فرموده: «شما پنهان نمی‌دارید که گوش و چشم و پوستتان علیه شما گواهی دهند، ۲۲ سوره ۴۱» مقصود از پوست فرج و ران است، و فرمود: از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن که گوش و چشم و دل، همه اینها مورد بازخواست قرار می‌گیرند، ۳۶ سوره ۱۷» این است آنچه خدا بر چشم واجب کرده و آن چشم پوشی از محرمات خدای عز و جل است و همین عمل ایمانی چشم است. و خدا بر دست واجب ساخته که بسوی آنچه خدای عز و جل حرام کرده دراز نشود و بآنچه امر فرموده دراز شود و بر آن واجب ساخته صدقه دادن وصله رحم و جهاد در راه خدا و طهارت برای نماز را. و فرموده: «شما که ایمان دارید: چون به نماز برخاستید، روی و دستهای خود را تا آرنج بشوئید و سر و پاهای خویش را تا برآمدگی آن مسح کنید: ۶ سوره ۶». و فرمود: «چون به کافران برخوردید، گردن بزنید و چون آنها را از کار انداختید (و اسیر شما گشتند) بند را محکم کنید، پس از آن یا منت نهید و یا خونها گیرید تا صورت جنگ بشکند، ۴ سوره ۴۷» این است آنچه خدا بر دست واجب ساخته، زیرا زدن، کار دست است. و برپا واجب ساخته که آن را به سوی نافرمانی های خدا نبرد و رفتن به سوی آنچه را که خدای عز و جل راضی است بر آن واجب ساخته و فرموده: «در روی زمین متکبرانه راه مرو، که هرگز زمین را نخواهی شکافت و هرگز به بلندی کوه ها نخواهی رسید، ۳۷ سوره ۱۷» و فرمود: «و در رفتن خویش معتدل باش و صدای خود را کوتاه کن که زشت ترین آوازه آواز خرناس، ۱۹ سوره ۳۱» و در باره گواهی دستها و پاها علیه خود و صاحبانشان نسبت به تباه ساختن امر خدای عز و جل و واجبش فرماید: «امروز بر دهانهاشان مهر می‌زنیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان با اعمالی که می‌کرده‌اند گواهی دهند، ۶۵ سوره ۳۷» این است آنچه خدا بر دستها و پاها واجب ساخته و همین هم عمل ایمانی آنهاست. و بر چهره سجده برای خدا را در شب و روز، اوقات نماز واجب ساخته و فرموده: «شما که ایمان دارید رکوع کنید و سجده نمایید و پروردگار خود را عبادت کنید و نیکی کنید، شاید رستگار شوید، ۷۷ سوره ۲۲» این است واجباتی کلی بر چهره و دستها و پاها. و در جای دیگر فرماید: «سجده‌گاه‌ها برای خداست پس دیگری را با خدا مخوانید. ۱۸ سوره ۷۲» و درباره آنچه بر اعضاء واجب ساخته، نسبت به آنچه در طهارت و نماز مربوط به آنهاست فرماید برای اینکه چون خدای عز و جل پیغمبرش را از بیت المقدس به سوی کعبه برگردانید این آیه نازل فرمود: «خدا کسی نیست که ایمان شما را تباه کند، خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربانست ۱۴۳ سوره پس نماز را ایمان نامید و کسی که خدای عز و جل را ملاقات کند، در حالتی که تمام اعضائش را حفظ کرده و آنچه را خدای عز و جل بر هر یک از آنها واجب ساخته انجام دهد با ایمان کامل خدای عز و جل را ملاقات کند و او اهل بهشت است، و کسی که نسبت به برخی از آنها خیانت روا دارد، یا از امر خدای عز و جل تجاوز نماید، با ایمان ناقص خدای عز و جل را ملاقات کند. عرض کردم: «معنی نقصان و تمامیت ایمان را فهمیدم، زیادی ایمان از چه راهست؟ فرمود: «قول خدای عز و جل است: «و چون سوره ای نازل شود، یکی از آنها (منافقین) گوید این آیه ایمان کدامیک از شما را زیاد کرد؟ اما کسانی که ایمان دارند...»»

الکافی، ج ۲، ص ۳۳ / احادیث مشابه در: تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷ و الکافی، ج ۲، ص ۳۸

پیوست شماره ۲؛ روایت جنود عقل و جهل:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعُقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَعْرِفُوا الْعُقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعُقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاكِ طُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعُقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعُقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي

حَلْفَتَهُ وَ كَرَمَتَهُ وَ قَوِيَّتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أُخْرِجْتُكَ وَ جُنْدُكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ حَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرُّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ وَ الرَّجَاءُ وَ ضِدُّهُ الْفُسُوقُ وَ الْعَدْلُ وَ ضِدُّهُ الْجَوْرُ وَ الرِّضَا وَ ضِدُّهُ السُّخْطُ وَ الشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدُّهُ الْيَأْسُ وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْصُ وَ الرَّأْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْفُسُوقُ وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْعُصْبُ وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْخُمُقُ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتُّكَ وَ الرُّهْدُ وَ ضِدُّهَا الرَّغْبَةُ وَ الرِّفْقُ وَ ضِدُّهُ الْخُرْقُ وَ الرَّهْبَةُ وَ ضِدُّهُ الْجُرْأَةُ وَ التَّوَاضُعُ وَ ضِدُّهُ الْكِبْرُ وَ التَّؤَدَةُ وَ ضِدُّهَا التَّسْرِعُ وَ الْجِلْمُ وَ ضِدُّهَا السَّفَةُ وَ الصَّمْتُ وَ ضِدُّهُ الْهَذَرُ وَ الْإِسْتِسْلَامُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ وَ التَّنْزِيلُ وَ ضِدُّهُ الشُّكُ وَ الصَّبْرُ وَ ضِدُّهُ الْجَزَعُ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ وَ الْغِنَى وَ ضِدُّهُ الْفَقْرُ وَ التَّذَكُّرُ وَ ضِدُّهُ السَّهُوُ وَ الْحِفْظُ وَ ضِدُّهُ التَّسْيَانُ وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدُّهُ الْفُطَيْعَةُ وَ الْفُنُوعُ وَ ضِدُّهُ الْجِرْصُ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُنْعُ وَ الْمَوَدَّةُ وَ ضِدُّهَا الْعِدَاوَةُ وَ الْوَفَاءُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْرُ وَ الطَّاعَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدُّهُ التَّطَاوُلُ وَ السَّلَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْحُبُّ وَ ضِدُّهُ الْبُغْضُ وَ الصِّدْقُ وَ ضِدُّهُ الْكَذِبُ وَ الْحَقُّ وَ ضِدُّهُ الْبَاطِلُ وَ الْأَمَانَةُ وَ ضِدُّهَا الْخِيَانَةُ وَ الْإِحْلَاصُ وَ ضِدُّهُ الشُّؤْبُ وَ الشَّهَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبِلَادَةُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْغِبَاوَةُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْكَارُ وَ الْمُدَارَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ وَ سَلَامَةُ الْغَيْبِ وَ ضِدُّهَا الْمَمَاكِرَةُ وَ الْكَيْمَانُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ وَ الصُّومُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْطَارُ وَ الْجِهَادُ وَ ضِدُّهُ التُّكُولُ وَ الْحُجُّ وَ ضِدُّهُ تَبَدُّ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَ ضِدُّهُ التَّمِيمَةُ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَ الْحَقِيقَةُ وَ ضِدُّهَا الرِّيَاءُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ ضِدُّهُ الْمُنْكَرُ وَ السُّرْرُ وَ ضِدُّهُ التَّبْرُجُ وَ التَّقِيَّةُ وَ ضِدُّهَا الْإِدَاعَةُ وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ وَ التَّهْيِيبَةُ وَ ضِدُّهَا الْبُغْيُ وَ التَّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقُدْرُ وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ وَ الْقَصْدُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَ الرَّاحَةُ وَ ضِدُّهَا التَّعَبُ وَ السُّهُولَةُ وَ ضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ وَ الْبِرْكَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَحَقُّ وَ الْعَاقِبَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْقَوَامُ وَ ضِدُّهُ الْمُكَاتِرَةُ وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْهُوَاءُ وَ الْوَفَاةُ وَ ضِدُّهُ الْخِيفَةُ وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضْرَارُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ وَ ضِدُّهُ الْإِعْتِرَازُ وَ الْمَحَافِظَةُ وَ ضِدُّهَا التَّهَاوُنُ وَ الدُّعَاءُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِنْكَافُ وَ التَّنْسَاطُ وَ ضِدُّهُ الْكَسَلُ وَ الْفَرَحُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَنُ وَ الْأَلْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْفُرْقَةُ وَ السَّخَاءُ وَ ضِدُّهُ الْبُخْلُ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍِّّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍِّّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يَدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقَفْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ.

سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل به میان آمد حضرت فرمود: «عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید.» سماعه گوید من عرض کردم قربانت گروم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت فرمود: «خدای عزوجل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانیین است پس بدو فرمود پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آید عرش مبارک و تعالی فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تارک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو پس رفت فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرمت و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و براو توانائی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی می‌دهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می‌کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و

نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است: نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرارداد، که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار حق؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی؛ و دادگری و ضد آن ستم؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ و سپاس‌گزاری و ضد آن ناسپاسی؛ و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ و توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ و نرم‌دلی و ضد آن سخت‌دلی؛ و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی؛ و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ و شعور و ضد آن حماقت؛ و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی؛ و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی؛ و خوش‌رفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ و فروتنی و ضد آن خودپسندی؛ و آرامی و ضد آن شتاب‌زدگی؛ و خردمندی و ضد آن بی‌خردی؛ و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛ و رام بودن و ضد آن گردن‌کشی؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛ و شکیبائی و ضد آن بی‌تابی؛ و چشم‌پوشی و ضد آن انتقام‌جوئی؛ و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی؛ و بیاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن؛ و در خاطر نگه‌داشتن و ضد آن فراموشی؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری؛ و قناعت و ضد آن حرص و آز؛ و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ و دوستی و ضد آن دشمنی؛ و پیمان‌داری و ضد آن پیمان‌شکنی؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی؛ سرفرودی و ضد آن بلندی جستن؛ و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛ و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛ و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛ و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ و امانت و ضد آن خیانت؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ و چالاکی و ضد آن سستی؛ و زیرکی و ضد آن کودنی؛ و شناسائی و ضد آن ناشناسائی؛ و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن؛ و یک روئی و ضد آن دغلی؛ و پرده‌پوشی و ضد آن فاش کردن؛ و نمازگزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی؛ و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛ و خودپوشی و ضد آن خود آرائی؛ و تقیه و ضد آن بی‌پروائی؛ و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛ و خودآرائی برای شوهر و ضد آن زندادن؛ و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ و حیا و آزرم و ضد آن بی‌حیائی؛ و میانه‌روی و ضد آن تجاوز از حد؛ و آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن؛ و آسان‌گیری و ضد آن سخت‌گیری؛ و برکت داشتن و ضد آن بی‌برکتی؛ و تندرستی و ضد آن گرفتاری؛ و اعتدال و ضد آن افزون‌طلبی؛ و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس؛ و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ و سعادت و ضد آن شقاوت؛ و توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛ و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ و دقت و مراقبت و ضد آن سهل‌انگاری؛ دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛ و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ و خوش‌دلی و ضد آن اندوه‌گینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن؛ و سخاوت و ضد آن بخیل بودن. پس تمام این صفات (هفتاد و پنجگانه) که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از این‌ها را دارند تا متدرجاً همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش بدست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد.» [ترجمه مصطفوی]

وعن أحمد بن إسحاق بن سعد عن بكر بن محمد عن أبي عبد الله ع قال لفضيل: جَلِسُونَ وَتُحَدِّثُونَ؟ قَالَ: نَعْرَجُ جَعَلْتُ فِدَاكَ
قَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْجَالِسِ أَحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ، فَرَجَّحَ اللَّهُ مَن أَحْيَا أَمْرَنَا.
يَا فَضِيلُ، مَن ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَ أَكْرَمَ مِنَ زَيْدِ الْحَجْرِ

قرب الإسناد: امام صادق عليه السلام به فضيل فرمود: آیا با هم می نشینید و گفتگو می کنید؟ عرض کرد: آری، فدایت شوم.
فرمود: من این مجالس را دوست دارم. ای فضیل! راه ما را زنده نگه دارید. رحمت خدا بر آن که امر ما را زنده بدارد. ای
فضیل! هر کس ذکر ما بگوید یا در حضور او ذکر ما شود و از چشمش به اندازه پر مگسی اشک درآید خداوند گناهان او
را می بخشد اگر چه فزونتر از کف دریا باشد.

مصدر: قرب الاسناد، ج ۱، ص ۳۶

منبع فرعی: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲

حالا اگر خواستیم چنین فرایندی را ایجاد کنیم؛ یعنی از
پایگاه ایجاد درک تفصیلی در قلب به مسئله نظام سازی
برسیم، باید هشت دسته مواظبت را در دستور کار قرار
دهیم. رأس این هشت دسته مسئله کتابت، تغییر نیت و
تغییر الگوی تغذیه است، لذا کسانی که می خواهند فهم
جامعه را تغییر دهند و به سلامت در الگوی تغذیه فکر
نمی کنند،

این ها جامعه را به سمت فقه نمی برند. این ها سه مورد
اول هستند و جزو سه مورد مقدماتی ایجاد درک تفصیلی
در قلوب هستند. إن شاء الله اگر فرصت دیگری بود اینها
را بیشتر محضر دوستان بود تفصیل می دهیم.

* مسیرهای ارتباطی:

پایگاه اطلاع رسانی نقشه راه nro-di.blog.ir

کانال "الگو ۴" در پیام رسان ایتا @olgou4

